

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

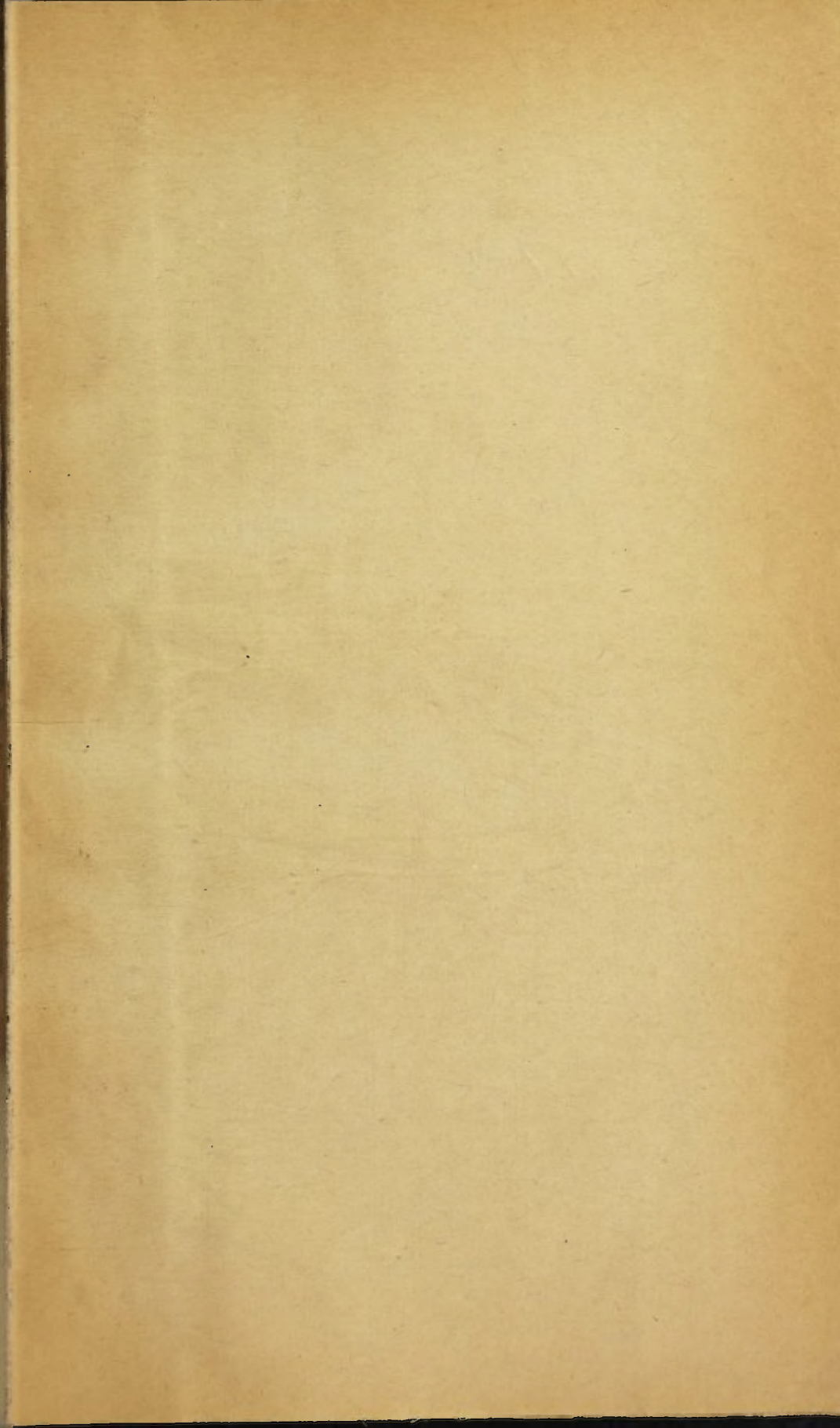
7786 ¹⁶

3996789

М р 44

7786

16



بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین
بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین



بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین
بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین



بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین
بخوان صنایع که در مکار فضل خلائی و زین

اطلاع

اس طب میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار و فردحت کے لیے موجود ہے یہ فہرست
مطلوب ہر ایک شائق کو چاہیہ فائدے سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و بلا تہ سے شائقان مہملی حالت
کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش کیے تین نسخہ سار
میں سب فارسی و کتب لغات و صرف و ادب و طب و کتب طب مختص بملاج انسان اردو و عربی کے ہیں تاکہ
جن فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب طب فارسی

اکبر اعظم جابر مدین جامع کلیات معالجات
ہر مؤلفہ حکیم محمد اعظم خان نواب حکیم نظام خان
مختصر فصول الطب فارسی مشہور کتاب بقراط کی
جسکی انیس مولوی علامہ سید بنے فرمائی۔
خلاصۃ التمارب مجربات طبیکہ علمو بیان
مدونہ حکیم بہار والدہ مبارک
محررات اکبر کی بخشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان
معروف حکیم ازلانی۔
مکتشف حکمت مصنفہ حکیم سلیم الدین خان۔
کفایۃ المصوری مع رسالہ خوب بنی مشہور
کتاب یہ معالجہ و تشریح مصنفہ حکیم مفتخر بن
حکیم محمد یوسف۔
ضمائم الاصابہ مصنفہ حکیم محمود خان۔
محررات رضائی معالجہ امراض ضعف باہ
و مشاہدہ میں مؤلفہ حکیم سید رضا حسین۔
دستورالعلاج مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی
میزان الطب بخشی مشہور کتاب طب کی
سب سے مع رسائل ذیل تصانیف مختلف۔
امیزان الطب بخشی مصنفہ حکیم محمد ازلانی
۲ رسالہ دلائل مفید ۳ رسالہ دلائل الموعول
۴ رسالہ بحر ان مع جدول ایام بحر ان
انیس الاطباء مصنفہ مولوی محمد صادق علی

طب اکبر بڑی سدی کتاب طب میں تصنیف
محمد اکبر ازلانی۔
مطب کوخیاں نسخہ نادر و متن کا مجموعہ از حکیم کوخیاں
منفوح القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر ازلانی۔
عجالات نافعہ مصنفہ حکیم محمد شریف خان۔
ام العلاج غریب رسالہ ہے حاوی نراکب
معالجات طبیکہ عمدہ دولت نور الدین محمد جلالیکہ
بادشاہ غازی میں تصنیف حکیم ابان بدینہ ورنیکہ کی
طب یوسفی مع مجموعہ چند مسائل ذیل۔
۱ رسالہ نفیض ۲ رسالہ قارورہ ۳۔
رسالہ ستم ضروریہ ۴۔ رسالہ
مقطعات یوسفی ۵ رسالہ ماکول و مشرب
۶ قصیدہ و حفظ صحت بدن ۷ رسالہ بحر
زا و غریب غرا و رسالہ فری کے لیے نادر نسخہ
تذکرہ عالمی بنو سیم کی رعایت سے کوڑی کی دوا
لاکھوں کا فائدہ بخشی ہے مصنفہ حکیم صادق علی
خلف حکیم محمد شریف خان۔
قرا بادین آقادرسی تصنیف حکیم محمد ازلانی۔
علاج الابدان رسالہ غریب لفاذہ میں علاج مرض
انسانی کا خود انسان میں موجود پسند نقل کتب طبیہ
کیا ہے مؤلفہ حکیم عبد الحق۔

فهرست میزان الطب فارسی

صفحه	مقدمات	در علامات کیفیات چهارگانه	الاول
۲	مقدمات	در علامات کیفیات چهارگانه	الاول
۳	مقدمات	در بیان ادویه مفروده و مرکبه و اغذیه مستعمله فصل	الدوم
صفحه	صفحه	صفحه	صفحه
۳	فصل ۱ در ادویه مفروده و مرکبه و اغذیه مستعمله فصل ۱۲	فصل ۲ در فصد	فصل ۳ در حیات و ارسال و قتل
۱۵	فصل ۲ در شفقت	فصل ۳ در شفقت	فصل ۴ در شفقت
۲۶	فصل ۳ در شفقت	فصل ۴ در شفقت	فصل ۵ در شفقت
۲۹	مقدمات	در بیان امراض و علائق آن مقدمات جنید البواب	الاسوم
۲۹	فصل ۱ در امراض سر	فصل ۲ در امراض سر	فصل ۳ در امراض سر
۳۱	فصل ۲ در صدام	فصل ۳ در صدام	فصل ۴ در صدام
۳۳	فصل ۳ در سکه	فصل ۴ در سکه	فصل ۵ در سکه
۳۴	فصل ۴ در سکه	فصل ۵ در سکه	فصل ۶ در سکه
۳۵	فصل ۵ در سکه	فصل ۶ در سکه	فصل ۷ در سکه
۳۶	فصل ۶ در سکه	فصل ۷ در سکه	فصل ۸ در سکه
۳۸	فصل ۷ در سکه	فصل ۸ در سکه	فصل ۹ در سکه
۳۸	فصل ۸ در سکه	فصل ۹ در سکه	فصل ۱۰ در سکه
۳۹	فصل ۹ در سکه	فصل ۱۰ در سکه	فصل ۱۱ در سکه
۴۰	فصل ۱۰ در سکه	فصل ۱۱ در سکه	فصل ۱۲ در سکه
۴۱	فصل ۱۱ در سکه	فصل ۱۲ در سکه	فصل ۱۳ در سکه
۴۲	فصل ۱۲ در سکه	فصل ۱۳ در سکه	فصل ۱۴ در سکه
۴۳	فصل ۱۳ در سکه	فصل ۱۴ در سکه	فصل ۱۵ در سکه
۴۴	فصل ۱۴ در سکه	فصل ۱۵ در سکه	فصل ۱۶ در سکه
۴۵	فصل ۱۵ در سکه	فصل ۱۶ در سکه	فصل ۱۷ در سکه

۲۱ فصل در مبرور القرصه	۳۶ فصل در بلند شدن قرصه	۴۵ فصل در مبرور آیدن چشم	۴۵
۲۲ فصل در انشاء و امتیاز	۳۷ فصل در حول	۴۶ فصل در مبرور سر	۴۶
۲۳ فصل در نزول الماء	۳۸ فصل در سخاات	۴۷ فصل در صین	۴۷
۲۴ فصل در ضعف البصر	۳۹ فصل در کرب چشمی	۴۸ فصل در عصبه مجوده	۴۸
۲۵ فصل در نزول	۴۰ فصل در غشش	۴۹ فصل در ذهاب البصر	۴۹
۲۶ فصل در بغض العين	۴۱ فصل در اغرض چشم	۵۰ فصل در اغرض چشم	۵۰

در امراض جنین و در بشتلمر بشت و بشت فصل

۳ فصل در انصاف اجنه	۴ فصل در استخافه اجنه	۱ فصل در کینه پاک	۵۱
۴ فصل در عفت ده	۵ فصل در شذیان	۲ فصل در کینه شذیان پاک	۵۱
۵ فصل در بیاض الابدان	۶ فصل در انتشار الابدان	۳ فصل در غشش قلب	۵۲
۶ فصل در صلا بشت جنین	۷ فصل در برد	۴ فصل در جرب الاجفان	۵۲
۷ فصل در غشیه	۸ فصل در قمل الاجفان	۵ فصل در سمان	۵۲
۸ فصل در مزق اجنه	۹ فصل در شجر جنین	۶ فصل در نطفه الاجفان	۵۳
۹ فصل در استخافه	۱۰ فصل در نولول	۷ فصل در هیچ الاجفان	۵۳
۱۰ فصل در سحبه پاک	۱۱ فصل در سحبه پاک	۸ فصل در سحبه پاک	۵۴
۱۱ فصل در سحبه پاک	۱۲ فصل در سحبه پاک	۹ فصل در زرق و خضر جنین	۵۴
۱۲ فصل در سحبه پاک	۱۳ فصل در سحبه پاک	۱۰ فصل در زرق و خضر جنین	۵۵

در امراض اذن یعنی گوش و بشتلمر و زاده فصل

۳ فصل در زرق گوش	۴ فصل در زرق گوش	۱ فصل در ریح الاذن	۵۵
۴ فصل در طنین و دودی	۵ فصل در دخول الحصاة	۲ فصل در طرس و دود و غیره	۵۶
۵ فصل در انقاع الاذن	۶ فصل در کسار الاذن	۳ فصل در انقباض الاذن	۵۷
۶ فصل در سرب الاذن	۷ فصل در سحبه الاذن	۴ فصل در شقاق گوش	۵۸

در امراض الفتن و بشتلمر و زاده فصل

۳ فصل در بواسیر الفتن	۴ فصل در فساد چشم	۱ فصل در بطلان شامه	۵۸
-----------------------	-------------------	---------------------	----

[illegible]

۱۳۵	فصل در بول الفرائض ۱۳	۱۳۵	فصل در بول الدم ۱۴
۲۰			
۱۳۶	در امراض مخصوصه مردان مبتلایان به استسقاء و جوار فصل		
۱۳۷	فصل در نقصان باوه از ضعف شریک و اشتغال	۱۳۷	فصل در کثرت شهوت ۳
۱۳۸	فصل در درد دمی و ندی ۲	۱۳۸	فصل در کثرت احتلام ۴
۱۳۹	فصل در دوام قیام قضیب ۱	۱۳۹	فصل در آبسه ۹
۱۴۰	فصل در دوام انشین ۱	۱۴۰	فصل در عا قینا ۱۲
۱۴۱	فصل در وجع الانشین ۱۳	۱۴۱	فصل در ارتفاع الحصبه ۱۵
۱۴۲	فصل در دوام لای احصن ۱۴	۱۴۲	فصل در ترقیق قضیب و حصبه ۱۵
۱۴۳	فصل در دوام قضیب ۱۹	۱۴۳	فصل در ثقلان قضیب ۲۱
۱۴۴	فصل در نامل و جوارح و قضیب ۱۲	۱۴۴	فصل در عوج قضیب ۲۲
۲۱			
۱۴۲	در امراض صغاری و کبری و در افق ششما به فصل		
۱۴۳	فصل در قیل ۱	۱۴۳	فصل در ترقیق مزاج البطن و غیره ۱۴
۲۲			
۱۴۴	در امراض مخصوصه زنان مبتلایان به استسقاء و کثرت شهوت فصل		
۱۴۵	فصل در عقر ۱	۱۴۵	فصل در کثرت اسقاط ۲
۱۴۶	فصل در احتباس شهیدت خبیث ۲	۱۴۶	فصل در جوارح ۵
۱۴۷	فصل در کثرت کثرت ۱	۱۴۷	فصل در ترقیق رحم ۱
۱۴۸	فصل در جوارح رحم ۱	۱۴۸	فصل در لوباسه رحم ۱۱
۱۴۹	فصل در جوارح رحم ۱۳	۱۴۹	فصل در ماصد رحم ۱۲
۱۵۰	فصل در سیلان مینی زنان ۱۴	۱۵۰	فصل در احتباس طمث ۱۴
۱۵۱	فصل در ترقیق رحم ۱۹	۱۵۱	فصل در سیلان رحم ۲۱
۱۵۲	فصل در دوام رحم ۲۲	۱۵۲	فصل در احتباس رحم ۲۲
۱۵۳	فصل در احتباس آب در رحم ۲۵	۱۵۳	فصل در ترقیق رحم ۲۶
۲۳			
۱۵۳	در امراض و اطراف مبتلایان به استسقاء فصل		
۱۵۴	فصل در جوارح ۱	۱۵۴	فصل در جوارح ۲
۱۵۵	فصل در جوارح ۲	۱۵۵	فصل در جوارح ۳
۱۵۶	فصل در جوارح ۳	۱۵۶	فصل در جوارح ۴
۱۵۷	فصل در جوارح ۴	۱۵۷	فصل در جوارح ۵
۱۵۸	فصل در جوارح ۵	۱۵۸	فصل در جوارح ۶
۲۴			
۱۵۹	در حیات مبتلایان به استسقاء فصل		

۱۵۷	فصل در سحر و جادو	۱۵۸	فصل در سحر و جادو	۱۵۹	فصل در سحر و جادو
۱۶۵	فصل در سحر و جادو	۱۶۶	فصل در سحر و جادو	۱۶۷	فصل در سحر و جادو
۱۶۸	فصل در سحر و جادو	۱۶۹	فصل در سحر و جادو	۱۷۰	فصل در سحر و جادو
۱۷۱	فصل در سحر و جادو	۱۷۲	فصل در سحر و جادو	۱۷۳	فصل در سحر و جادو
۱۷۴	فصل در سحر و جادو	۱۷۵	فصل در سحر و جادو	۱۷۶	فصل در سحر و جادو
۱۷۷	فصل در سحر و جادو	۱۷۸	فصل در سحر و جادو	۱۷۹	فصل در سحر و جادو
۱۸۰	فصل در سحر و جادو	۱۸۱	فصل در سحر و جادو	۱۸۲	فصل در سحر و جادو
۱۸۳	فصل در سحر و جادو	۱۸۴	فصل در سحر و جادو	۱۸۵	فصل در سحر و جادو
۱۸۶	فصل در سحر و جادو	۱۸۷	فصل در سحر و جادو	۱۸۸	فصل در سحر و جادو
۱۸۹	فصل در سحر و جادو	۱۹۰	فصل در سحر و جادو	۱۹۱	فصل در سحر و جادو
۱۹۲	فصل در سحر و جادو	۱۹۳	فصل در سحر و جادو	۱۹۴	فصل در سحر و جادو
۱۹۵	فصل در سحر و جادو	۱۹۶	فصل در سحر و جادو	۱۹۷	فصل در سحر و جادو
۱۹۸	فصل در سحر و جادو	۱۹۹	فصل در سحر و جادو	۲۰۰	فصل در سحر و جادو

بخوان صنایع که در مکار فضل خلاصه روزگار
بخوان صنایع که در مکار فضل خلاصه روزگار



میزان الطیب



مطبع فی مشهد کتبخانه کتب مطبوعه
مطبع فی مشهد کتبخانه کتب مطبوعه

آن که در این کتاب مذکور است که از آن جناب
در این باب مذکور است که از آن جناب
در این باب مذکور است که از آن جناب

اصلاح وی باید کرد و بنا بر سر و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد
 مراد از جوش خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و اصل آنکه گنده شدن
 را حرارت لازم است و گرم شدن اعقوت غیر لازم اما تغییر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
 رطوبت قیق باو آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودا با وی
 قدری با صفرا آمیزد اول آنکه صفرا گویند دوم را صفرا محیه سوم را صفرا
 چهارم آنکه مره صفرا و صفرا می محرق با هم گشته باشد و این اصفرا می گرانای گویند
 پنجم آنکه مره صفرا و صفرا محرقه که کثیرا حرارت بوده با هم مرکب شوند و این را صفرا
 زنگاری گویند و فرق در گرانای و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کثرت
 و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحدند و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حالت
 توان داد آنجا که حرارت بیشتر است و و اینکه بسیار سرد است باید داد و در هر دو
 یاسه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود و ویه مفروضه معدله صفرا
 استنبول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیاین کشنده خشک صندل تخم کامبو کا حوت
 باید داد و بطوریکه برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر استنبول دهند لعان آن
 بکیند و یا تخم بنوشند اما هرگز نباید گفت که زهر است خوردن استنبول کوفته و در
 مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
 استعمال کرو و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها
 آب افشوده بگیرند و کاسنی سبز آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب نرود
 جوش دهند تا پاره شده آب قیق جدا شود پس آن آب قیق نهند تنها به نبات یا ترشی خفته
 اثر تمام نمیدارد و تصفیه خون بعدیست و از خرفه و تخم کامبو و تخم خیاین شیر باید گرفت

نکته در صفرا و جوش خون
 در جوش خون که در اینجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و اصل آنکه گنده شدن
 را حرارت لازم است و گرم شدن اعقوت غیر لازم اما تغییر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
 رطوبت قیق باو آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودا با وی
 قدری با صفرا آمیزد اول آنکه صفرا گویند دوم را صفرا محیه سوم را صفرا
 چهارم آنکه مره صفرا و صفرا می محرق با هم گشته باشد و این اصفرا می گرانای گویند
 پنجم آنکه مره صفرا و صفرا محرقه که کثیرا حرارت بوده با هم مرکب شوند و این را صفرا
 زنگاری گویند و فرق در گرانای و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کثرت
 و درین بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحدند و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حالت
 توان داد آنجا که حرارت بیشتر است و و اینکه بسیار سرد است باید داد و در هر دو
 یاسه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود و ویه مفروضه معدله صفرا
 استنبول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیاین کشنده خشک صندل تخم کامبو کا حوت
 باید داد و بطوریکه برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر استنبول دهند لعان آن
 بکیند و یا تخم بنوشند اما هرگز نباید گفت که زهر است خوردن استنبول کوفته و در
 مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
 استعمال کرو و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها
 آب افشوده بگیرند و کاسنی سبز آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب نرود
 جوش دهند تا پاره شده آب قیق جدا شود پس آن آب قیق نهند تنها به نبات یا ترشی خفته
 اثر تمام نمیدارد و تصفیه خون بعدیست و از خرفه و تخم کامبو و تخم خیاین شیر باید گرفت

که از سبزی آنها

پایمان که از سبزی آنها
 کات اول و قیق
 میان زرد پس باز افزودن فقط
 کافور که از سبزی آنها
 کافور که از سبزی آنها

[illegible]

و آنچه در و در کردن سیاهی خرفه مبالغه میکند بجز ضیافت طبع فایده ندارد و بیشتر
 خشک آب تر باید کرد و در بنات شیرین ساخته باید و آنکه آب می سیرج الانست
 و صندل آب سوده سید بنی حرارت قوی فرو می نشاند و سید از سرخ بهتر است و
 بقدر دوجه حرارت غلظت را می کند اما چون بنایت سرد است خمر و جوان که مرض را
 و فوکه سرد چون تر نباشد و اشال آن در ششها همه معدل صفر اند و بدانند که ز
 و طفلان خواهی بسیار سردی بسیار نباید داد و دویه مرکبه مشهوره که
 تعدیل صفر مخصوصند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور
 شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و اشال آن بودین و
 کردن ادویه سرد نیز معدست و صفر را و سکن است حرارت را اما تغییر بلغم نیز بخوا
 ست یکی آنکه قدری از خون بلغم آمیزد و آنرا از فراش بگرداند و این هم بلغم
 حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفر را محقه با بلغم آمیزد و این را بلغم الح یعنی بلغم
 شور گویند و طبع وی نزدیک بصفت سوم آنکه حرارت صعیفه و بلغم اثر کرده باشد
 و این بلغم حاصل یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدر از شو با بلغم آمیزد و این بلغم
 یعنی بلغم زخم گویند پنجم آنکه جسمی را با آب یو این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
 و وی سترترین قسام بلغم است از غیر طبی و معدل بلغم نیست حسب حاجت هستند
 ادویه مفروده معالیه بلغم بادیان اینسون اصل الیوس کمون را چینی و قاشه
 برنج است سنبه الطیب موز و طری استعمال هر چهار بر حسب طبیعت مطبوع در بلغم
 بهتر است هرگاه بلغم غفن شده باشد و ک بسیار گرم نباید داد و خصوص آنجا که بلغم
 شور بود و تخم کشوت در آوردن بلغم غفن که در گما باشد مخصوص است

[illegible][illegible]

که از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت
 که از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت

و رشک هر یک و دم کاو زبان بخیر هم همراه قند یا خمین بدیند پیش ازین باید که
 نفخ و قتیقه شده باشد تا زود و اثر کند و در امراض جواد و بیشتر روزها و هر چند در
 محبت بسیار از اله عفو است گفته آید تمامه انشاء الله تعالی فایده در بیان
 چیزهای که تغییر و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی احدی و از قوی
 در معده و آن قسامت عموم مخفی نفخ و قتیقه و جوهر سمنون قطور و طول سکون
 انکیاب کما در دین میج کل برود و در جوهر طلا صفا و حقنه فیتله شافه حمل
 فرجه ازین پاشویه و در اینجا می هر یک گفته شد سهوم آنچه بوبیند خشک یا تر مخفی آنکه چیزی
 رقیق خوشبو و شیشه نهند و بوبیند سوط آنچه در دین چکانند نفخ آنچه در دین
 و مند و جوهر آنچه در حلق چکانند سمنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند و طول
 آنچه در گوش و دیگر گافا چکانند نفخ آنچه از اعانت بنطاس بر بدن ریزند از
 فاصله بی توقف و گاهی بر این و انکیاب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی
 از فاصله بر بدن ریزند توقف یعنی اندک ریزند و بمانند و باز ریزند انکیاب بنطاس
 گرم بر بدن ساندین خود را با میوه و دیگر سمنون ساخته چنانچه تعارف است که بر آردن عرق
 میکنند یا بخار ادویه بگوش ساندین کما در آنکه چیزی گرم بر عضو نهند چون نشو و بار گرم
 بگذارند خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبت کما میج آنکه چیزی گرم بر بدن بمانند بدین آنکه
 روغن بمانند حقنه آنکه چیزی سائل در حقنه بمانند در روده رسانند از راه دریا در شانه یا
 رحم رسانند از راه قبل طریقی معروف است شافه آنچه در از ساخته در بر یا در قبل و ازین با
 آب سائیده در شام فیتله آنچه در از ساخته در بر یا در قبل نهند یا در گوش و دینی یا در جراحت
 دارند محمول آنکه لته را با ادویه آلوده و قبل یا در دبر دارند فرجه جوی

و از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت
 که از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت

که از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت
 که از آنکه در کوره غلظت
 علم است که استعمال اینها در دین شریعت
 تمام بود و باقی در دین شریعت

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتبار این شد صفت لازمی هم الاخرین
 شب که قاطعاً راقا قیاماً صبر کند هر یک یکدم صبح عربی دودم همه بگوید و
 بحر بریزند و بسپیده بوضوح بشنوند و با چشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک
 کرده باشند یا لایند و در جراحت فرو گذارند و در میان پوست با سبیل در کرده و
 بالا پوست نیز بگذارند و اگر دلیس بپزند بعضی به و پاپیرا و دست دم آب به دارند تا جو
 بد آنجا نباشد فصل سوم در حجامت در اسال علق بند که حجامت و علق کو کوازا
 بجای قصه و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت کرد
 و پیش از دو سال نیز جائز نیست بهتر است که روز چهارم و پانزدهم از ماه حجامت کنند و بهتر
 ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین ایام است سوم از روز یعنی یکپاس و زبانه
 و پس از حجامت حجامت نکند بلکه خون و غلیظ باشد که چون از حجامت بر آید یک ساعت بپایند
 باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضو مادم جمع آید و کثیر باشد تا که قصد کرده باشند
 تنقیه نفس عضو نماید و حجامت پس سر ستر پاک کند و بر نقره گردن خلیفه آن باشد اما سیاه
 بهتر است که فروزان نقره کند و سیاهان خلیفه سلیق است لیکن بعد از ضرر دارد و خفقان
 اندک بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط هر چند بخار آید و اما
 مادم نیز نماید اما علق آنجا آید که حجامت نتواند و تحمل شرط زدن نباشد فصل
 منفی بکند که خنجر اگر نیک و خنجر خلط است که هر خلط باید که بقوام معتدل آید
 تا از تنقیه می بود و آب سانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و شوائب و
 آنست که قوم ادا از آن غلظت فرو تر آید و خلطی که قریق است چون صفرا و بلغم مانع
 نفع وی آنست که میل غلظت نماید نسبت بر قریق که دارد و صفرا قریق تر از جمله

۲۰
 علی سسل مغز باشد آب گرم
 دهنده تا دراز از سوله زود شود سراز
 چنانچه نصف دروغه باشد
 و آب گرم با آب سرد
 و آب گرم با آب سرد
 و آب گرم با آب سرد

و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه

مانع و هر سسلی که مطبوع باشد باقی صغیر بالاسی وی آب گرم نباید داد که عمل طبل
 میکند اگر شکم چیده اندکی آب گرم باید داد و بالا و دیگر سسلیها چون جهاد سفوف لازم
 که آب گرم بدینند تا مد کند و در آشنای عمل آب شرب مطبوع است اما اگر تشنگی غلبه کند آب
 تازه جبهه جبهه توان او اما محو و ضایع را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد بآل نیست
 در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم و اما تشنگی اند چنانچه با شربت گل و هر چه دروس
 حساب الملوک باشد و کند لک بر سفوف و حب که از ترید و نمک ساخته باشند آب سرد
 نوشیدن بهتر است زیرا که آب گرم مطبل عمل سیکر و درین ترکیب چنانچه قری و
 و آنرا که از خوردن دو انفرت باشد سرد و باز بسته و بینی گرفته نباشد و بغیر
 و من پاک نمایند و قری بودینه بخانید و آنجا که رواج منبول باشد مضغ وی بهتر
 اشیاست و خوردن خیر بوابد ستور و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد و بداند که سسل
 را بقی خواهد بر تافت باید که نخستین قصداتی فرمایند بعد و او نوشانند و آب
 آنست که بدین حیل خواهد بر تافت چون سسل خورده شود خواب نباید کرد و بخانه
 محفوظ بایستست و استنجای ریشه خلی باید کرد تا سباز ضرر ماده محفوظ باشد و آب
 استنجایه سرد باید کرد نه گرم و چون سسل عمل کند منست که بالا وی سسل دیگر خوردن هانوز
 بلکه بشافه مد کنند اما اگر چیزی فزونی چنانچه آب آلو یا تر سندی همراه قند یا شکر بخین
 بدینند پاک نیست تا مد کند و مغز فلوس نیز مجوز است و صطک کوفته بخت یک نیم گرم و با
 آینه و آب گرم مد تمام کند و هر گاه سسل قوی اده باشند و عمل نکند و بیوشی آرد و قوی
 فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود قصد بایق پاکل نمایند که زود دفع بخش و کهر کل
 باشد و حرارت در معده و مایه پیدایو و لعابین یعنی لعاب بدهانه و سسل پهل و سسل

و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه

و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه
 و در سبابت که در غلبه
 مصفوح در غلبه

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تو ای که در دقایق غمغین و در روزگار
خوار و خجل و بیچاره و در آفتاب و در ماه
بوی طبع اسفند گویند سر در آواز دل تنگ و
در دم از غزن شکسته تر نهی سینه گشایست
سر دست لعل اول و خشک در دم شکسته
افسوس چون یونان نیست و این است
مشهور کرم در اول و خشک در سوم
توقیر ناک بین قتل و بخت و فتنه گرم شکسته
و شکست در آخر دم از غزن شکسته
غزن و غم زنده بیکار تو که در سر شکسته
نیت و دست زده شود تو که

[illegible]

در تب نوعی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبده می آرد پس اگر ضرورتی بدادن می افتد صلاح کرده باید داد و بهترین صلاح آنست که بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا قنوع اشیا که مفرق و تقوی بجزایا میدهند که ضرر نخواهد داشت و انچه که مسهل است بلغم شحم حنظل قطور لیون یا شیر نرغ غار لقون حب النیل زرد چهل حبک دانه لب قنوج شونیز شکر کاسی مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایاره فیترا تر به سفید حب النیل هر یک می غار لقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک انگلی و نیم کوبیده آب بادیان بستر شده و جمله یک شربت است مر و کلان را و بداند که غار لقون نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر میرساند آنرا بغربال موئین می مالند تا اخرای صغیر غار لقون مستخرج شود و آن حجم غرضی نمی سلامت مانند بالاسه غربال در دستمال نیاید نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در تب هائیز می توان داد و بسره که نفع عذاب پستان هر یک بیست دانه زوقاشی خشک نیلوفر نیشه سیاه و شان رازیانه نیکو کوفته هر یک سه درم سوز دانه بر آورده یا نروده درم انجیر خشک دانه اصل السوس خراشیده نیکو کوفته چهار درم در سه طل آب بچوشانند چون یک طل بماند صاف نمایند خیارشنبه تخمین گل کند هر یک ده درم در آن پالند و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بپوشند سفوفیک بلغم بر آرد و تر بدید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بچیته سه درم زنجبیل مسحق یک درم نمک پدید نیم درم آب سرد بچیزند

و بیجا و بیفک
 سفون و زوید
 از دو عالم که کوفته شکست
 خود تنها با یکافت
 یکیز در دره شود و بجائی
 در نیل بیت پس
 سوخته تا سوزد دست در
 سووم و شک در دووم
 ۱۲

۱۰۰۰ شکر سپید آئین زهرم چند و افتخارند و اگر مشکلی افزاید نیز
 ۱۰۰۰ روست اما آنجا که نمک یا تر بر مخرج نباشد باب گرم در مهند مسلمات و
 ۱۰۰۰ بابیه کابلی بابیه سیاه سنای کی بالنگو اقیقون است و خودوش حجر لاجورد و حجر
 ۱۰۰۰ آله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید یا باج فیترا بخردم اقیقون ده درم
 ۱۰۰۰ لاجورد شسته هفت درم حجر ارنی نه درم قنونی شخم خنظل خربق سیاه هر یک دو درم
 ۱۰۰۰ سبیل الطیب انیسون هر یک یک درم کوفته و بختیه باب کرفس حب سازند شری
 ۱۰۰۰ و نیم درم نوع دیگر که باز آله امراض سوداوی مخصوصست بابیه سیاه ده
 ۱۰۰۰ بسفاج نیم کوفته بخردم اقیقون نه درم سنای کی اسطوخودوس هر یک هفت
 ۱۰۰۰ درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان
 ۱۰۰۰ هر یک دو درم خربق سیاه دودانگ تر کد سید خراسیده یک درم بنجیل نیم
 ۱۰۰۰ چنانچه رسم است بچوشانند و صاف نمایند و غار قیون و حجر ارنی و حجر لاجورد و
 ۱۰۰۰ بل لفظی هر یک دودانگ نرم کوفته و بختیه در مطبوخ آئینته بپاشانند و اگر قوی تر
 ۱۰۰۰ خوانند شخم خنظل و صبر سقوطی قدری اضافه نمایند فائد
 ۱۰۰۰ اقیقون اقتد باید که اقیقون را در لته بسته بدارند و او به بچوشانند و
 ۱۰۰۰ چون خوانند که فرو دارند اقیقون بسته بیندازند و دو و جوش داده و فرو آرند
 ۱۰۰۰ و در آن بآلند و پوشیده نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد
 ۱۰۰۰ اما از آنکه عمل حقه دین دیار کمتر متعل است و چون مطابق ماسوره واقع
 ۱۰۰۰ نشود ضرر رسید درین مختصر بیان آن ننمودیم و بکار شافه که قائم مقام است
 ۱۰۰۰ اختصار کردیم هر گاه که مسهل و منهد عمل کنند باید که بپاشافه تحریک کنند و کند که

۱۰۰۰ شکر سپید آئین زهرم چند و افتخارند و اگر مشکلی افزاید نیز
 ۱۰۰۰ روست اما آنجا که نمک یا تر بر مخرج نباشد باب گرم در مهند مسلمات و
 ۱۰۰۰ بابیه کابلی بابیه سیاه سنای کی بالنگو اقیقون است و خودوش حجر لاجورد و حجر
 ۱۰۰۰ آله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید یا باج فیترا بخردم اقیقون ده درم
 ۱۰۰۰ لاجورد شسته هفت درم حجر ارنی نه درم قنونی شخم خنظل خربق سیاه هر یک دو درم
 ۱۰۰۰ سبیل الطیب انیسون هر یک یک درم کوفته و بختیه باب کرفس حب سازند شری
 ۱۰۰۰ و نیم درم نوع دیگر که باز آله امراض سوداوی مخصوصست بابیه سیاه ده
 ۱۰۰۰ بسفاج نیم کوفته بخردم اقیقون نه درم سنای کی اسطوخودوس هر یک هفت
 ۱۰۰۰ درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان
 ۱۰۰۰ هر یک دو درم خربق سیاه دودانگ تر کد سید خراسیده یک درم بنجیل نیم
 ۱۰۰۰ چنانچه رسم است بچوشانند و صاف نمایند و غار قیون و حجر ارنی و حجر لاجورد و
 ۱۰۰۰ بل لفظی هر یک دودانگ نرم کوفته و بختیه در مطبوخ آئینته بپاشانند و اگر قوی تر
 ۱۰۰۰ خوانند شخم خنظل و صبر سقوطی قدری اضافه نمایند فائد
 ۱۰۰۰ اقیقون اقتد باید که اقیقون را در لته بسته بدارند و او به بچوشانند و
 ۱۰۰۰ چون خوانند که فرو دارند اقیقون بسته بیندازند و دو و جوش داده و فرو آرند
 ۱۰۰۰ و در آن بآلند و پوشیده نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد
 ۱۰۰۰ اما از آنکه عمل حقه دین دیار کمتر متعل است و چون مطابق ماسوره واقع
 ۱۰۰۰ نشود ضرر رسید درین مختصر بیان آن ننمودیم و بکار شافه که قائم مقام است
 ۱۰۰۰ اختصار کردیم هر گاه که مسهل و منهد عمل کنند باید که بپاشافه تحریک کنند و کند که

۱۰۰۰ شکر سپید آئین زهرم چند و افتخارند و اگر مشکلی افزاید نیز
 ۱۰۰۰ روست اما آنجا که نمک یا تر بر مخرج نباشد باب گرم در مهند مسلمات و
 ۱۰۰۰ بابیه کابلی بابیه سیاه سنای کی بالنگو اقیقون است و خودوش حجر لاجورد و حجر
 ۱۰۰۰ آله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید یا باج فیترا بخردم اقیقون ده درم
 ۱۰۰۰ لاجورد شسته هفت درم حجر ارنی نه درم قنونی شخم خنظل خربق سیاه هر یک دو درم
 ۱۰۰۰ سبیل الطیب انیسون هر یک یک درم کوفته و بختیه باب کرفس حب سازند شری
 ۱۰۰۰ و نیم درم نوع دیگر که باز آله امراض سوداوی مخصوصست بابیه سیاه ده
 ۱۰۰۰ بسفاج نیم کوفته بخردم اقیقون نه درم سنای کی اسطوخودوس هر یک هفت
 ۱۰۰۰ درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان
 ۱۰۰۰ هر یک دو درم خربق سیاه دودانگ تر کد سید خراسیده یک درم بنجیل نیم
 ۱۰۰۰ چنانچه رسم است بچوشانند و صاف نمایند و غار قیون و حجر ارنی و حجر لاجورد و
 ۱۰۰۰ بل لفظی هر یک دودانگ نرم کوفته و بختیه در مطبوخ آئینته بپاشانند و اگر قوی تر
 ۱۰۰۰ خوانند شخم خنظل و صبر سقوطی قدری اضافه نمایند فائد
 ۱۰۰۰ اقیقون اقتد باید که اقیقون را در لته بسته بدارند و او به بچوشانند و
 ۱۰۰۰ چون خوانند که فرو دارند اقیقون بسته بیندازند و دو و جوش داده و فرو آرند
 ۱۰۰۰ و در آن بآلند و پوشیده نمایند که حقه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد
 ۱۰۰۰ اما از آنکه عمل حقه دین دیار کمتر متعل است و چون مطابق ماسوره واقع
 ۱۰۰۰ نشود ضرر رسید درین مختصر بیان آن ننمودیم و بکار شافه که قائم مقام است
 ۱۰۰۰ اختصار کردیم هر گاه که مسهل و منهد عمل کنند باید که بپاشافه تحریک کنند و کند که

رود و تدبیر نماید و شوربای چرب غذا سازد و لعلها مکشک خور و پس حمام
 یا در خانه گرم قی کنند اگر میسر باشد اما در وقت قی رفاد و برشت نیم سناو
 بعضا مایه بریزند و دست نشینند و شکم و کمر بکیزد با نم و در کنند بعضی گفته اند که
 استاده و سر فروشته کردن آن خطا را از قوه معده برمی آرد بدین مایه است که
 می آید و باید که بدو دفع قی کند باند که فصل استحقاق معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت
 باشد قی کنند اگر مخ بود چشم روی باب و سر بشوید و بان باب گرم و بکین
 یا آبکام تغیر نماید یا خلق را پاک کند از ماده متعاضد اما در وقت روی و غیره سر و مخ
 چشم و دیگر این باب گرم باشد و تغیر بکین عین علی باید کرد و اگر آب گرم بکین
 کافیست بعد از قی چون از غره فاع شروع بقدر یک شال یا یک کوبی یک گرم باب
 باشد آن خسته یابی شکر بریزند و در آب سیب بریزند و اگر بجای مصطک کافیه و اگر
 صغیر و سندر و است و هرگاه از متعاضد شورشی در معده پیدا آید نوشیدن شورب
 منع فرمایند از ازاله میکند و اگر فواق رخ و در آب گرم جرحه جرحه بریزند و عطسه آورند اگر
 سیند و پیلو و روخیزد و فواق گیر و روغن گل روغن بابونه و مانند آن بمالند و آب گرم
 نماید و منافع و متعاضد آنکه شایسته بدانست و مطولات شرع قانون فصل
 گفته ایم و در اینجا همین قدر گفتا که دم پوشیده مانند که در شرطی آنچه در مقدم
 گفته شده بر تقدیر است که قی ضطاری نباشد زیرا که در قی ضطاری باطل قی باید
 بی آنکه چیزی نرم خورد یا نه پس اگر قی بنا بر استکام معده باشد چندان باید کرد که شکم
 شود از طعام فاسد و اگر عیاذ الله بواسطه شرب شرب یا هر چند معده خالی باشد
 مناسب چون شیر و روغن امتثال آن که در بحث سطر است بنود قی می

[illegible][illegible]

سنتین اوقات طبعی است
است و در آن در اول کار
و بیخ توان در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت

سای کی نیز مقوی است فائده او یه مقوی سر و اول مرقوم شده
و عنب آن گرم و جبهه امتیاز و اگر گرم از آنجا که شروع شده اند شستن و دوا
بشکوفه مطبوخ شده است فصل در اغذیه که بر یضایان توان و اوجبت
سفید بایطاعت که بخوردی نایز و منهد و طریش است که گشت را
بی مصاح گرم و بی ترشی نپزد و شور بای بکار بر نداد و اشعیر غذا بسیار موافق است
در امراض حره توان و که هم دوا و هم غذا طریش است که آب چیا چند جاشد
طبخش معروف است اگر خشک جوار بریان سازند پس مطبوخ نماین شکم قبض کند و آنرا
ما اشعیر محض نید و اگر در ما اشعیر عنب پستان و مانند آن چیزهای حلونیز
ما اشعیر و بر ناسد آنجا که تقویت مطلوب باشد با پیچ گوشت در ما اشعیر توان سخت و قطعا
ما اشعیر و همین جمع نماین در وعده قرص گوشت که همراه سرکه و قبول و با زیر پیچ
قریب با عنب است بعضی قهوی است که از کبوتر پیچ پیچته باشند زیر بای شور با گوشت
که زهر که از فواکه شکب پزند و بر عنبان خوشبو کنند و زیره و پیچری شیرین آمیز
امراض مریه است و دار و مقاله موه و بیان امراض و علاج آن این که شکل
بر عنب بایطاعت بر چند فصل است در امراض اس یعنی بیمار با سر
فصل اول یعنی در سردی اگر خون باشد و قد قیال کند یا پس سر حجامت
و شربت لیمو نوشان و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض شد بنوعی مضی بملین مبارک طبع
کشد و بعد از آن بکار بندد اگر از صفرا باشد صفا دهند و منضجات و دوا
بسیار دایم شسته کنند و منهد سفید بایطاعت شیر تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد قوی
وی نمایند و با دیان بقدر حاجتشان و شسته آید پیچیده و روغن کسب بسیار

سنتین اوقات طبعی است
است و در آن در اول کار
و بیخ توان در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت

سازند از ترش و با آب گندک
سنتین اوقات طبعی است
است و در آن در اول کار
و بیخ توان در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت
و بیخ بعضی اوقات که بعد
از وقت در وقت در وقت

فصلی در عنب آن گرم و جبهه امتیاز و اگر گرم از آنجا که شروع شده اند شستن و دوا
بشکوفه مطبوخ شده است فصل در اغذیه که بر یضایان توان و اوجبت
سفید بایطاعت که بخوردی نایز و منهد و طریش است که گشت را
بی مصاح گرم و بی ترشی نپزد و شور بای بکار بر نداد و اشعیر غذا بسیار موافق است
در امراض حره توان و که هم دوا و هم غذا طریش است که آب چیا چند جاشد
طبخش معروف است اگر خشک جوار بریان سازند پس مطبوخ نماین شکم قبض کند و آنرا
ما اشعیر محض نید و اگر در ما اشعیر عنب پستان و مانند آن چیزهای حلونیز
ما اشعیر و بر ناسد آنجا که تقویت مطلوب باشد با پیچ گوشت در ما اشعیر توان سخت و قطعا
ما اشعیر و همین جمع نماین در وعده قرص گوشت که همراه سرکه و قبول و با زیر پیچ
قریب با عنب است بعضی قهوی است که از کبوتر پیچ پیچته باشند زیر بای شور با گوشت
که زهر که از فواکه شکب پزند و بر عنبان خوشبو کنند و زیره و پیچری شیرین آمیز
امراض مریه است و دار و مقاله موه و بیان امراض و علاج آن این که شکل
بر عنب بایطاعت بر چند فصل است در امراض اس یعنی بیمار با سر
فصل اول یعنی در سردی اگر خون باشد و قد قیال کند یا پس سر حجامت
و شربت لیمو نوشان و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض شد بنوعی مضی بملین مبارک طبع
کشد و بعد از آن بکار بندد اگر از صفرا باشد صفا دهند و منضجات و دوا
بسیار دایم شسته کنند و منهد سفید بایطاعت شیر تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد قوی
وی نمایند و با دیان بقدر حاجتشان و شسته آید پیچیده و روغن کسب بسیار

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۲۳
 ۱) سر میبختد بر سر که
 ز منسل و قوطیا دار قشیشیا
 از سر یک یک درم مر و از یک
 از سر یک یک میزد سر شیان باغیا
 و صبر از یک یک باکی و نیمه
 نیست دارد دست کو و نیمه
 استکار

و بعد سر واکه ابی و فرزند
 قتل پس از کربلا
 درینا کربلا

[illegible]

فارسیت در دست مردم مکرر مکرر
مباد و کمر بستن نمائین مانند ماهیت
آن انگور خاتم نارس نیز ترش است
همینست در اول دوم و خشک در
که نرسد تا معلوم بود چون پخته شود
برگشت چینه و اندرون بکند و در
برون آید و طب اگر در
همینند که در ششانه و صفیاء و
سواد غلبه هم چشم و بدن
و صفیاء و صفیاء

جلالت انانست ۱۵

ضعف بصیر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم برین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص
 به یک است گفته آید جدا اما آنچه بقدری مختص است تدبیرش نفع است به تمام
 لعاب حلیه کتان و کثرت استحمام و بعد صبت نشستن ماریششای قضا با یک
 ساخته نشین پس اگر سودمند و مانع البصار بود و شکاری باید کرد اما تعرض
 تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بکلیت مخصوصیت دارد و بجا نگیرد سود اوی و دوشود
 بطبیخ حلیه کلیل و یا بونه چشم را نکند کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در غشایی شبکوری
 علاج شد باب بادیان و چشم و دوا فضل در جگر خاصه که کوی بود و فراموش کنند
 آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از آنجا بر آید بخالند و چشم کشند که سیرج الاثر است و اگر آید
 کثیر بود بمسل و فصد بر آید **فصل ۱۷** در هرینه روز کوری علاج هرینه که با یک
 و گوشت گاو و نان فطیر خوانند و شیر و خمران بر سر مالند و در بینی چکانند و
 آب سر و چشم بکشایند غوطه زده و شربت غناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع
 صدقه و شقیقه عین و این مرض است که در حق چشم ضربان شود و وج مسلی یا ضاغط بود
 و گاه ساکن شود و ضربان و در و مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار هر هیچ نباشد علاج
 آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بر شریان صیغ میاورت کنند تا آ
 و گرنیار **فصل ۱۹** در حوطه العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج شقیقه ما
 نمایند و بعد هلیله در چشم کشند و تقطیل غذای فترین چیز است **فصل ۲۰** در
 متورم القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این شقیقه است از حاطه غلیظه و بعد
 در ورا صفر کشیدن و آبها که گرم روشتن و بر بخاران انکباب نمود
 و خاصه متوانست که سخت می باشد و زیر پیل منفر می شود و موم از موم

نشت چشم و در شقیقه عین و این مرض است که در حق چشم ضربان شود و وج مسلی یا ضاغط بود و گاه ساکن شود و ضربان و در و مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار هر هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بر شریان صیغ میاورت کنند تا آ و گرنیار فصل ۱۹ در حوطه العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج شقیقه ما نمایند و بعد هلیله در چشم کشند و تقطیل غذای فترین چیز است فصل ۲۰ در متورم القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این شقیقه است از حاطه غلیظه و بعد در ورا صفر کشیدن و آبها که گرم روشتن و بر بخاران انکباب نمود و خاصه متوانست که سخت می باشد و زیر پیل منفر می شود و موم از موم

نمایند و بعد هلیله در چشم کشند و تقطیل غذای فترین چیز است فصل ۲۰ در متورم القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این شقیقه است از حاطه غلیظه و بعد در ورا صفر کشیدن و آبها که گرم روشتن و بر بخاران انکباب نمود و خاصه متوانست که سخت می باشد و زیر پیل منفر می شود و موم از موم

نمایند و بعد هلیله در چشم کشند و تقطیل غذای فترین چیز است فصل ۲۰ در متورم القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این شقیقه است از حاطه غلیظه و بعد در ورا صفر کشیدن و آبها که گرم روشتن و بر بخاران انکباب نمود و خاصه متوانست که سخت می باشد و زیر پیل منفر می شود و موم از موم

۴۶
 در بعضی از کتب
 در بعضی از کتب

فراوانند و سفید
از که از قوت غایت
بود بسیار معلوم

طیقه اول

و سپاسی تو ایام نو و از کدانی و
و بطنه دوم و

ماده بعنوان ۱۲
منقول از منبع

[illegible][illegible]

سنة ١٠٤٠
الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

در درگاه دروغ شایسته اند و نه در درگاه حق
 و در میانین خوب و بد و در میان آن که از آن
 طلب الایمان است که در میان آن که از آن
 استعدادهای و در میان آن که از آن
 شایسته است و در میان آن که از آن
 که در میان آن که از آن
 بهشت و دوزخ است که در میان آن که از آن
 بهشت و دوزخ است که در میان آن که از آن

کحل ضما و نمایند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب با باسیقیون کحل غریزی کشند
در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی است علاج بعد تنقیه جهت
افشای گوشتیاف زنگار یا مرهم آوندند و اگر سودمند قطع نمایند هیچ ظفره و بعد قطع
اصغر باشد تا مالمی را بخورد و بعد قطع جهت دفع آفت زرد و بیضه بروغن کحل طلا
نمایند و بر ابرام سندان باید کرد و بعون الله تعالی با یک در امراض آون یعنی
گوش باید دانست که وی عضوی شریف است زیرا که آله شنوائی است و حس
شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد و کما لا یخفى و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود و اول
در گوش در امراض مادی جاری نمیشود و هر چه در گوش چکانند گرم باید زیرا که
بر و بافضل عصبه سمع اضرا دارد و فصل در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد
بسیب مرهم یا قرصه بود یا نشاء غلطه میکنم و اگر بسبب سود مزاج جاری یا بار بود
تنقیه در موی و ایضا در سافج جار باید کرد و تعدیل در سافج بار و کافی است
مادی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب خول گرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که
بود و جمیدن بر یک دست برگوش مادت نهاده سر به آن طرف نگون خست
آب او دیگر اشیای سیاه را که در آمده باشد برون می آرند و اگر از اسفنج فیتله سازند
در گوش مریض تنه بر همان طرف غلطاند زمانی دراز تمام آب را شست کنند و اگر
بسیب تولد گرم در گوش بود بخار دود غده کنند و احیاناً بر آید علاج برگشتن او
را بچکانیده آب تازه او گرفته چکانند یا صبر و سرکه چکانند تا گرم میرسد پس صوف فیتله
سازند و بشیرین آلوده در گوش دارند و گرم که بدو آویزد و برون آرند و آنجا که قرصه
گرم بود تبذیر قرصه گوشند فصل در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی است علاج بعد تنقیه جهت
افشای گوشتیاف زنگار یا مرهم آوندند و اگر سودمند قطع نمایند هیچ ظفره و بعد قطع
اصغر باشد تا مالمی را بخورد و بعد قطع جهت دفع آفت زرد و بیضه بروغن کحل طلا
نمایند و بر ابرام سندان باید کرد و بعون الله تعالی با یک در امراض آون یعنی
گوش باید دانست که وی عضوی شریف است زیرا که آله شنوائی است و حس
شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد و کما لا یخفى و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود و اول
در گوش در امراض مادی جاری نمیشود و هر چه در گوش چکانند گرم باید زیرا که
بر و بافضل عصبه سمع اضرا دارد و فصل در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد
بسیب مرهم یا قرصه بود یا نشاء غلطه میکنم و اگر بسبب سود مزاج جاری یا بار بود
تنقیه در موی و ایضا در سافج جار باید کرد و تعدیل در سافج بار و کافی است
مادی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب خول گرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که
بود و جمیدن بر یک دست برگوش مادت نهاده سر به آن طرف نگون خست
آب او دیگر اشیای سیاه را که در آمده باشد برون می آرند و اگر از اسفنج فیتله سازند
در گوش مریض تنه بر همان طرف غلطاند زمانی دراز تمام آب را شست کنند و اگر
بسیب تولد گرم در گوش بود بخار دود غده کنند و احیاناً بر آید علاج برگشتن او
را بچکانیده آب تازه او گرفته چکانند یا صبر و سرکه چکانند تا گرم میرسد پس صوف فیتله
سازند و بشیرین آلوده در گوش دارند و گرم که بدو آویزد و برون آرند و آنجا که قرصه
گرم بود تبذیر قرصه گوشند فصل در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

بسیب انشعاب خون بود و در کف غشای زنده بآب فیتله
چکانند و اگر بسبب سود مزاج جاری یا بار بود
تنقیه در موی و ایضا در سافج جار باید کرد و تعدیل در سافج بار و کافی است
مادی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب خول گرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که
بود و جمیدن بر یک دست برگوش مادت نهاده سر به آن طرف نگون خست
آب او دیگر اشیای سیاه را که در آمده باشد برون می آرند و اگر از اسفنج فیتله سازند
در گوش مریض تنه بر همان طرف غلطاند زمانی دراز تمام آب را شست کنند و اگر
بسیب تولد گرم در گوش بود بخار دود غده کنند و احیاناً بر آید علاج برگشتن او
را بچکانیده آب تازه او گرفته چکانند یا صبر و سرکه چکانند تا گرم میرسد پس صوف فیتله
سازند و بشیرین آلوده در گوش دارند و گرم که بدو آویزد و برون آرند و آنجا که قرصه
گرم بود تبذیر قرصه گوشند فصل در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

[illegible]

عبد المطلب بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

[illegible]

کونست بنجید و دل فاضل و نورانی
اندکند یا با نوم اندر و مند
سوسلخ و دمی را که خالیست سوسلخ
گنجینه و دوسوی دلان نفس فرو
بدن اندک دعا و قوت عظمی که
دستی و صغیر و تر عظمی که
روم و حور از این اشتباهی
عراق و از اولی است
طب الکبر

عنب الثعلب لعاشق هم گمان بهم میخورد و در اخطا بطبع بابونه و اکلیل الملک
بنفشه و زعفران و شنبلیله و در میخی غسل نهوا یا صغره و یا راج ایمنه و در سودا و
بطینخ انجیر و طبله و روغن بنفشه و زعفران و در غده که در میخی و کثیر اکثر
و من فارتنا سرطان نگردد و از استعمال ادویه حاره و غریزه که در میخی و سودا و
سفید بوقی از ابتدا و انتها و اخطا نیست بخلاف غرغره و دم گرم و اگر سبب
شرب هم بود علاج هم نماید **فصل ۳** در قلع اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادا
حروف چنانچه باید بطوری که اگر سبب قوی بود اصلاً بر لفظ نگارد علاج تفسیر
نماید و تا آنکه آن فرماید و آنجا که استرخا بود و نگردد که فتور حواس و فساد و در مع
هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ بایر و دوبعد و پنج و جز آن زبان را نماید و اگر نباشد آنچه
و باب فایز و دریافت بعمل نماید و آنجا که سبب عقب شنج استراخی افتد
نیز و در آنکه سبب سرسام افتد و من شود بتورا ما قبل از ازمان ملح اندر آن و نوشا
مالیدن لعاب روشنائی بخشد و مجرب ناری زیر رخ نهاده در استرخانی نفع تمام دارد
فصل ۴ در عظم اللسان یعنی بیدگی زبان و این اذلالع اللسان نیز گویند اگر اگر
عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر دوسوی بود که زنده و ترشها نماید تا لعاب و اگر بیدگی
بود و تنقیه بطن نمک سرکه مانند **فصل ۵** در استرخا اللسان علاج وی فصل ۶
فصل ۷ در شقاق اللسان یعنی کفدن زبان علاج اگر سبب غلبه خشکی دماغ باشد
در طبابت دهند و قیر و طی و روغن بنفشه ببالند و متعبد دماغ کوشند و کف چنانکه ببردند
هم می مانند بر می آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد و فساد معده
لواهی دهد و آثار میبوست دماغ و بخوابی نبود و بر سر و تنقیه معده است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و این کتب در خط و قریب بود
که از آن دو کتاب که آرد و در
کتابی دیگر و در کتابی دیگر
نماند و در کتابی دیگر

آنکه از بار غنایم نقص آنجا که غفور و خیر است بجای برآمده و دوستی شد و یکی
طرف سینه و دیگری مال بطرف پشت برآمده اما متقی است و قوی است و در بار غنایم
هم پیوسته است توضیح فرق و زوات الصد و زوات العرض شیخ این غنا و زوات
برآمده شیخ بود یکی و زوات الصد و زوات العرض برسام فرق نمیکند و مترادف پیدا
بجمله اکثر علامات و علاج این اوام سبب ده از اوام ریه جویند و مرآت قوی این
مرعی دارند و از اختلاف امکان این اعضا حال هر دو حد از حسن جمع در این
یست و ضا و زوات الصد بر سینه باید گذاشت و زوات العرض میان و شانه و در
فرق میان این است الیه این اوام نیست که و زوات الریه ضعیف بود و ضعیف نفس
شدت بود و ال عقل از سبب برسام نیست بعضی از سلم از امتناز نمیشد و
بیکار که اوام جگر است جذب جالبی و از شدت تنگی نفس و جگر آن مشابه بود و زوات
فرق بینها نیست که و زوات الکبد رنگ ربا و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل
اوام بود و در اکثر بول غلیظ آید امتیاز هر دو اوام این است که اوام سینه شود و اوام سینه
عندال توام و نفث و لون و معلوم است برود و در آن کوشند که اوام نفث پاک
بل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و اشکاب قیق به کرم و سکه عمل دادن
معتوب و بر پیکر معلول خشن باری سید نفث الملاقات الریه بکمال جنب نشفا
لاستقضا فائده زوات جنب مگویند است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه اوام باشد
غیر حقیقی آنکه باو غلیظ و نواحی پناه و بین الاغشیه بند شود و اوام و اوام که
غشیه است بواسطه عدم تقال مشابه گردد و حقیقی و فرق بینها از خفت که لازم است
عدم از اوام می رنجی جز آن است تقصید محاللات کافی و باشد که سبب البصد حاجت

[illegible]

دوستان درویخته باشند این را بنوشند
خاتمه

و اگر چه بدست بود و هر یک میان خود
گذاشته استعمال نموده دست یار دارند

دور شود صواب است که چنین عمل نماید

وقتی از هر دو دست لازم می آید

اقدام ذات البین خالص نمایند

خالص گفته شد بکار برده شود

و ثم ابان

سرماق و خرفه
معرف است خرفه
در دم کن اول و خنک
از سر که در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد

بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد

بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد

و آب برگ سیر و بیهوشند و ضا و سازند و در ابتدا او بعده آنچه مناسب باشد و اگر دم
اورده باشد بعللاج آن که شوند فائده و در بیهوشی که پستان را بزرگ شدن در شب
یعنی سوده بروغن است در باون سرب بسیارید و کوشیده طلا نماید و هر چه در میم
بیاید تدبیر نیست **باب** و در امراض معده **فصل** در سود مزاج معده علاجات
و بروت ظاهر است همچنان که اسراف و وادی باهر و لازمه عار اسراف است که غذا
لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ باد و کثیر که درین
چنین ماده خوب بگوارد و بداند که تشنگی و در غم شونیز میشود و خاصه آنست که از آب
نوشیدن ساکن گردونه از آب سرد بخلاف آنچه از صفر ابله یا از حرارت اسراف است که
از آب سرد زائل شود و عالج در اسراف تعدیل و در وادی تنقیه نمایند حسب و محتاج
بدانند که فی و در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده معده سیر نشود
تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از و غ و جگر و سیر زاده بر صده میریزد و در غ
و سود مزاج جگر را سیر بگزاید و در امان قصد قیال و دماغی و با سلیق امین یا اسلیم
آن و جگری اثرمند است و کذا لک از اسیر و طحال فائده بسیار باشد که معده پاک
و قوی بود و لیکن در حال اگر سنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید این بیشتر کسانی را افتد
که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطرب و قریب نشی شوند تدبیر اینان صبح لقمه ترش
خورانیدن است معده را خالی نگذاشتن است و در سود مزاج وادی خاصه ماده در
طبقا معده نافذ شده باشد بهترین بقیات این فیه فقر است خصوصاً شرب آب
زرد ماده از عمق معده مستغرق میسازد **فصل** در وجع المعده سبب و اگر سود مزاج بود
گذشت و اگر دم یا قرح بود علته می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و موقوف و قطع شود

در سردی و طحال کند و در سردی و طحال کند
خرفه کنان آب تازه که در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد

در سردی و طحال کند و در سردی و طحال کند
خرفه کنان آب تازه که در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد
بجای آنکه در دم سرد

دایب اندر درون زمین علی در آواز داد
 گوشت گوساله و گوشت آهوی یک
 سوخته در آب انداختند و استخوان
 را که در این تنگ آب تر کرد بخاریدند
 و گوشت گوساله و گوشت آهوی یک
 سوخته در آب انداختند و استخوان
 را که در این تنگ آب تر کرد بخاریدند

ماده در اکثر خود بخود زایل میگردد و استخوان کبوتر نیمه پریان کرده غاسکین آن آب فرو برد
 از روی تباغه خصوص که بر گل باشد و در مسکند از حوال و غیره حوال و استخوان راج و در
 و چوپ مرغ خانگی هر واحد پریان کرده همان عمل دارد و ناخواه وزیره غاسکین آن آب
 خوردن نافع است **فصل** در شوت کلی و این علتی است که آدمی تسمیه نشود و سبب
 این اگر سود مزاج بار و کشف غیر منفط باشد که بر فم معده با فتنه قلت عطش و کثرت نفخ گوا
 دهد و علامتش تخمین فم معده است بخائیدن ناخواه و حران و بالیدن خورجوا
 و سبب الطیب بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود متقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد
 که از سبز بیشتر بر فم معده ریزد و نوع شدید و حرق فم معده در حالت خلط پدید آید
 و نا غذا خورند سوزش نایستد و علامتش تفتیه سودا و از دوست است با سلیق یا
 اسلیم کشودن و محجبه ناری بر سپر گذشتن اگر حرارت باشد که در معده وجع اندام
 افتد سببی از اسباب ایشان او تقدم سبب و علامتش از آله ان و اگر جمعی که از دوا
 بر فم معده ریزد و در ریختنش گرد و رشتی آرد و در وقت مقدم نرنگه گواه آنست **فصل** در شش
 نمودن و اگر در آن رمعده و روده با که هر چه آدمی بخورد از آب باید و غذا با اعضا
 علامت علامتش از **فصل** میان جیند **فصل** در وجع البقر و این را بویانی بوی میگویند
 و وی ضعیفست که اگر سنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن هم طبع اگر آه کند و مع کدک
 سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج باشد اما تسمیه وی بوجع از حیثت و الا جموع که عبارت از انصاف
 فم معده است چنانچه گفته شد در ریختن آن ششقق است دلیل بر گرنگی اعضا
 نهال بدن سقوط قوتست بی سبب مرضی دیگر و چون دیر باز غشی می آرد علامت
 در حالت غشی تند برفاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعد حسب معالجه نمایند

[illegible]

و سعاد و بوی خوشی و بوی گلستان
و از آنکه گشته و از قضا و درین
نجات شدت و نیز گشتی می باشد
از این بقیه شریف می باشد
کتاب ۱۴

سیر به غسل
نور زین موجب و باید
خوردن آب زنده و زین بایست
یا کله و زعفران و ادویه است
و از خمر از اسهالات و اسهال
و از خمر از اسهالات و اسهال
و از خمر از اسهالات و اسهال
و از خمر از اسهالات و اسهال

و تا قوت نباشد ز بهر حرارت در تنقیه کنند با نمک تعدیل بقوت معده ملاک امر و در
فصل در وجع الغشی و این آنست که آدمی را صبر بر وجع نبود و اگر غذا نیاورد پس
اقدام علاجش غذا میباشند و شستن بقوت فم معده کوشیدن با نمک و از آن آب
از نارین خوش و آب سبب کرده فصل او در عطش منقطع یعنی غلبه شکی و این دو گونه است
صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت عوض طوبت طبع را رغبت نماید
شود و نشان می افتد بترک آب سرد است اما حرارت میبوست پیدا بودن کاذب
آنست که باغم شور یا باغم صبی یا سودا احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت
مواد مذکوب طلب نماید و نشان می عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن و حسب یاد و فر
و بهن تغییر بودن و خاصه نیست که اگر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند شکی
فرزنشید علاج انجام که اما حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده یا در کبد یا در ریه
یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل
را استنشاق هوا سرد و ششومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و کبد را نوشیدن
آب و اثر اسهال تر و همین فرق میکنند که حرارت در اعضا نفس یا در اعضای غذا و
انجام که اما مواد بارد بود آب گرم و همچنین فرمایند و آب و دیان دهند و گوشت مرغ و
نخود آب خوراند و شوم یعنی سیر به راه غسل خوراندین مجرب است اما باغم شور که سبب حرارت
باشد بغیر از آب و دیان چیزی گرم دیگر نتوان آورد هر چه که شائبه میبوست بود و بر طبیعت کوشند
و روغن بادام انفع المرطبات است آنچه سبب تب یا دم بگردد معالجه تب یا دم باید کرد
فائده بسیار باشد که بعد از آمدن خون بسیار خشکی منقطع پیدا آید بواسطه غلبه
صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوم اول را بتدریج حرارت و ثانی

فوتش بدین شراب کینه آب شور
یا از خمر و ن ثوم که اصل شود
گرم بود با فعل عارض شود
با از اشنة بیشترند و مانند آن
با میطبی حرارت بود و چون آب
و سبب و آب که در و تر و زنیار
شبه به خمر است اما آب سبب بخور
در آب آلود و سبب خور و اگر
این ادویه بر سبب سرد و در خون
انفع بود اگر بدانند که در خون
حرارت شدید افتاده است و
از تر به اطفا آسان نباشد
فصد باید کرد خاصه که سن و فصل
و عادت موافق باشد و اگر سبب
اسهال غریب باشد و اگر سبب
باف نسود کرده و مانند قطعه
اسهال کوشند و اگر سبب
خوردن گوشت افغ و فزون
عارض شود در دم و در شوم و روغن
ما و اشنة با روغن بنفشه و آب
و کدو در تر و دم و در سبب بود

نوشند و خوردند
روغن گاوینک زین
ادیان است ۱۱ طب باکر

در انداختن آنجا تا عظمه در وقتیکه دارد سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند

دو که در سده حرارت و از دست که آن
 کیس یکند از سختی شش و از دست که آن
 کیس یکند از سختی شش و از دست که آن

بسیار چیز است که خوردن آن عطش می آرد و در بعضی طبایع
 اختلاف دارند با بعضی شربت میمون زایل آنست و آب گرم حرده بر عروق خون مفید که نکند
 بسیار چیز است که خوردن آن عطش می آرد و در بعضی طبایع
 اختلاف دارند با بعضی شربت میمون زایل آنست و آب گرم حرده بر عروق خون مفید که نکند
 فصل اول
 اندر ورم معده و و از هر ماده که بود با رو بود آب غایت آنکه اگر از حار بود و در
 باشد ت باشد و اگر بار بود و بخت و دیگر تا که مخصوص هر و سخت پیدا باشد علاج و
 فصل دوم
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 فصل اول
 اندر ورم معده و و از هر ماده که بود با رو بود آب غایت آنکه اگر از حار بود و در
 باشد ت باشد و اگر بار بود و بخت و دیگر تا که مخصوص هر و سخت پیدا باشد علاج و
 فصل دوم
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند

از اجزای اما بقوه گرم است زیرا که گرم است
 میشود و بسبب این که در بدن زیاد دارد
 زایل میگردد و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 فصل اول
 اندر ورم معده و و از هر ماده که بود با رو بود آب غایت آنکه اگر از حار بود و در
 باشد ت باشد و اگر بار بود و بخت و دیگر تا که مخصوص هر و سخت پیدا باشد علاج و
 فصل دوم
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند

در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 فصل اول
 اندر ورم معده و و از هر ماده که بود با رو بود آب غایت آنکه اگر از حار بود و در
 باشد ت باشد و اگر بار بود و بخت و دیگر تا که مخصوص هر و سخت پیدا باشد علاج و
 فصل دوم
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند
 و در وقتیکه در سده و بیست و یکمین روز
 و نیم و رطوبات معده را نکیند

[illegible]

[illegible][illegible]

卷之四

ووری و دومی است که بدو معین آید و پیش انصاب داده از عضو و نشان هر
خطی از لون او نشان بودن اوده از ظهور در دو عضو و سکون آن بعد
اسمال معلومست و علامت تنقیه بدست از خلط غالب نوعیست از رطب که پیش
وقوع سده بود در جد اول یعنی عروق ماسا رتقا و نشان سده جگر و علامت سیاه
نوعیست از آنکه بسبب آب جمل معده افتد و ظاهر است که چون عمل معده زوده شود
غذا و آن ناستد و علت ذهاب جمل یا خلط اکال است یا دم حار معده یا تناول
سموم حار علاج بعد از اسباب ساق و ورود و طباشیر و فوغل معده ان پوست
و جنف باب به آب برگ گرم بر معده ضام و سازند و پوست چسب و غن بادام خورد
در اج و کک غذا سازند بعد غذا و در خوابیده مانند پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند
و گفته اند که حوی از شیر نان یک یک سازند و بنوشانند که بالخاصیت منبت حمل
و آنچه از شراب دویه مساله افتد علامت آنست بدانچه مناسب بود و در غم سرست
سر برع الاثر است فصل اول در تصفیه معده و اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار
غذا خور رسیده یا هر چقدر که لطیف بود و تیرد و آنست که غذا قلیل الکویه و شیر القه
سودا و اگر سبب پنج یا دم بود از راه وی نمایند باب اول در امر اخ کشیدنی جگر
سوم مزاج جگر و نشان هر واحد ساق بود یا کاد آن در دم افتد و در جمیع وجودات
لیکه بهر یک مخصوص است و علامت آنست که سبب لیکن بدانند و کاسنی تافع
نیز است در جبهه سودم از اجاج و کد لک هرگاه مغز قفوس با و ضم سازند در او
طلق نافست بشیر یک لیکن مظلوم بود و در رخا هر گونه دو که مخصوص جگر است
نوم میشود سبب بکار بر منع رعایت قبض و لیکن دویه بارد آگاسنی و آب

[illegible]

در کتب قدما... فصل در علاج... در کتب قدما... فصل در علاج...

از صفی نشان گوید... فصل در علاج... در کتب قدما... فصل در علاج...

فصل در علاج... در کتب قدما... فصل در علاج... در کتب قدما...

فصل در علاج... در کتب قدما... فصل در علاج... در کتب قدما...

اول آن در غشیدن **صله** در آن سوم
 گرم است در آن سوم **صله** در آن سوم
 در آن سوم **صله** در آن سوم
 در آن سوم **صله** در آن سوم

نیکوب کننده در وقت پیدای بخار آب
 نیکوب کرده در وقت پیدای بخار آب
 نیکوب کرده در وقت پیدای بخار آب
 نیکوب کرده در وقت پیدای بخار آب

و در علاج مرطبات و لطینات و همدیگر چون لعاب بهمانه و اسهول و شربت بختیبر و
 بادام و مانند آن و هرگاه اسهال از نقل پاک شود و صبح باقی باشد قاضیات مناسب
 باید داد و اما پیش از تنقیه اسهال نهار قاضیات همدیگر که سخت مضرت و اگر او پیوسته
 اگر تناول آن اتفاق افتاده یا چون نریخ و فوشار و دیگر و جز آن عکاش قیست
 و شیر تازه و صیقل نماند اگر شربت او پیوسته بود عکاش مغزات و مغزات
 و در وقت این نوع اسهال تنقیه است هم و در اسهال که سبب او کشیدن رگ رود
 باشد نشان می آید که چون بیاید باسهال آن آب آشام و به پیوسته اسهال که
 هیچ نباشد و این اکثری در وجود بخلاف صبح که در آن لازم است علاج اگر چه
 بسیار آید و قوت مساعد بود باقی زنده بعد جهت قریص که باهوشان آن بود
 و گل از می نمودم مع شربت حب لاس یا شربت انجیر نفع بسیار دارد و پوست آن
 و کرناز و گل از می هر سه را بر کوفته نیمه حب زنده و دو سوم بدنند مجرب است و حبه بر شکر
 نهان و چهار ساعت نگه داشتن و در اسهال مخصوص فائده آملکن با مقدار
 نباید داد و عند الضرورة تا بشافد کار ببرد شاید خورد و اگر بهیند صلاح داده
 چنانچه در قرابادین است **فصل** در خروج المده من الامعاء یعنی برآمدن
 از نفس روده سبب و تفتیح و تجویز یا انفجار روم روده و عکاش تقدم سج یا در وقت
 و عکاش نخستین احتیاج است بختیبر محلی و بعد تنقیه ده بختیبر محلی صفت حقه محلی پو
 از اسهال آن از شریع خلطیکو قه و آب بجز نشاند و بیالایند و قدی آب یک سیر و ناکرده آن
 و قه نمایند صفت حقه محلی عربی گل از می دم الاوین عصا و لحیه التیس کاغذ
 سوخته باریک بایند و در شیر لسان محل قوت خام آمیزند و قه نمایند فائده و انجا که

در

کنند جسد و قوت و آن در وقت
 است که شکر و شکر در میان اجزای
 که در خلط و قه در میان اجزای
 جرات که جاد و یک و یک و یک و یک
 آن رطوبت را غلیظ می کند و الاوین و
 بچسبند یکدیگر است و در اسهال انبساط
 و شربت و قه در میان اجزای
 قه و در میان اجزای و در میان اجزای
 که در وقت و در وقت و در وقت
 در میان اجزای و در میان اجزای
 در میان اجزای و در میان اجزای

در میان اجزای و در میان اجزای
 در میان اجزای و در میان اجزای
 در میان اجزای و در میان اجزای
 در میان اجزای و در میان اجزای

سبب مدح باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد از آن سبب برقرار ماند
فصل اندر زحیر یعنی پیش از اعلا الدجانه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط با بخون یا نه و سبب او انقباض یا بس
بود که در امعاء شود طبیعت خواهد که فوش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت رود
بر آید و موسمی است بر زحیر کاؤن نشان او آنست که بسفول و مانند آن از تنها آید
نوشانند بر آن نیاید عکس ملین است باشد بر و حقیقه لینه و آب گرم فقط فید
کفایت کند و زنها چیزی قایض نشاید و او که مملک است لهذا گفته اند زحیر را
تحقیق زوال سبب اگر چه من با حایات نباید داد و اگر بلغم یا صفر یا سودا بود و عکس
و عکس از هیچ جویند و بدانند که قته و شیاف و زحیر نسبت بیشتر و با نافع تر است و اگر
و گرم بود که در روده برین افتد نشان او احساس ضربان قوی است در آن باشد که
تپ و عسر بول پیدا یابد علاج گزیند و زحیر که حجامت کنند و غذای کم خورد و مسطیات
خون دهند و چون داده از انصاب باز بایستد حطی و طبعی بنفشه و بابونه در گنج بوش
و بطبع آن نطول سازند بر بقعه شکم و از آن که قیاسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی منظر
بود که بمقدار تقدم اسباب برودت گواهی دهد و عکس تمسید آب گرم است و درین
بروغن قسط گرم کرده و مانند آن بر پشت گرم شستن و دووم حب الرشاد بریان همچنان
ناگفته بر نما خوردن و اگر رسیدن آید بود بمقدار اسعار از کوپ جلوس بر زحیر مصلوب
موم روغن المیدن کفایت کند و زده یعنی بروغن گل گزیده درین اقسام و در میان
این اقسام نفع تمام دارد و فایده هر گاه باشد که در خلوتی خورده شود و زحیر آرد و در پیش
شربت نبات است و تخم مرغ نیمه شست مع صمغ عربی و گل ارغوانی خورانیدن **فصل** در
نوشته زده آن

سبب مدح باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد از آن سبب برقرار ماند
فصل اندر زحیر یعنی پیش از اعلا الدجانه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط با بخون یا نه و سبب او انقباض یا بس
بود که در امعاء شود طبیعت خواهد که فوش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت رود
بر آید و موسمی است بر زحیر کاؤن نشان او آنست که بسفول و مانند آن از تنها آید
نوشانند بر آن نیاید عکس ملین است باشد بر و حقیقه لینه و آب گرم فقط فید
کفایت کند و زنها چیزی قایض نشاید و او که مملک است لهذا گفته اند زحیر را
تحقیق زوال سبب اگر چه من با حایات نباید داد و اگر بلغم یا صفر یا سودا بود و عکس
و عکس از هیچ جویند و بدانند که قته و شیاف و زحیر نسبت بیشتر و با نافع تر است و اگر
و گرم بود که در روده برین افتد نشان او احساس ضربان قوی است در آن باشد که
تپ و عسر بول پیدا یابد علاج گزیند و زحیر که حجامت کنند و غذای کم خورد و مسطیات
خون دهند و چون داده از انصاب باز بایستد حطی و طبعی بنفشه و بابونه در گنج بوش
و بطبع آن نطول سازند بر بقعه شکم و از آن که قیاسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی منظر
بود که بمقدار تقدم اسباب برودت گواهی دهد و عکس تمسید آب گرم است و درین
بروغن قسط گرم کرده و مانند آن بر پشت گرم شستن و دووم حب الرشاد بریان همچنان
ناگفته بر نما خوردن و اگر رسیدن آید بود بمقدار اسعار از کوپ جلوس بر زحیر مصلوب
موم روغن المیدن کفایت کند و زده یعنی بروغن گل گزیده درین اقسام و در میان
این اقسام نفع تمام دارد و فایده هر گاه باشد که در خلوتی خورده شود و زحیر آرد و در پیش
شربت نبات است و تخم مرغ نیمه شست مع صمغ عربی و گل ارغوانی خورانیدن **فصل** در
نوشته زده آن

عکس سبب مدح باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد از آن سبب برقرار ماند
فصل اندر زحیر یعنی پیش از اعلا الدجانه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط با بخون یا نه و سبب او انقباض یا بس
بود که در امعاء شود طبیعت خواهد که فوش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت رود
بر آید و موسمی است بر زحیر کاؤن نشان او آنست که بسفول و مانند آن از تنها آید
نوشانند بر آن نیاید عکس ملین است باشد بر و حقیقه لینه و آب گرم فقط فید
کفایت کند و زنها چیزی قایض نشاید و او که مملک است لهذا گفته اند زحیر را
تحقیق زوال سبب اگر چه من با حایات نباید داد و اگر بلغم یا صفر یا سودا بود و عکس
و عکس از هیچ جویند و بدانند که قته و شیاف و زحیر نسبت بیشتر و با نافع تر است و اگر
و گرم بود که در روده برین افتد نشان او احساس ضربان قوی است در آن باشد که
تپ و عسر بول پیدا یابد علاج گزیند و زحیر که حجامت کنند و غذای کم خورد و مسطیات
خون دهند و چون داده از انصاب باز بایستد حطی و طبعی بنفشه و بابونه در گنج بوش
و بطبع آن نطول سازند بر بقعه شکم و از آن که قیاسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی منظر
بود که بمقدار تقدم اسباب برودت گواهی دهد و عکس تمسید آب گرم است و درین
بروغن قسط گرم کرده و مانند آن بر پشت گرم شستن و دووم حب الرشاد بریان همچنان
ناگفته بر نما خوردن و اگر رسیدن آید بود بمقدار اسعار از کوپ جلوس بر زحیر مصلوب
موم روغن المیدن کفایت کند و زده یعنی بروغن گل گزیده درین اقسام و در میان
این اقسام نفع تمام دارد و فایده هر گاه باشد که در خلوتی خورده شود و زحیر آرد و در پیش
شربت نبات است و تخم مرغ نیمه شست مع صمغ عربی و گل ارغوانی خورانیدن **فصل** در
نوشته زده آن

اتفاق در اخراج جمیع اقسام و دیان سودا در وجود بیمار بقعد بالسد باب
در امراض مقعد و وی چند فصل است **فصل** در بوسه و وی آنست که بر مقعد
خزوفنیاید آید پس اگر خون در رواب از آن براید وی گویند اگر نه عیا شوند و آنها
بوسه بسیار بر او بپزیرد و دست چون نخکی و عنبی و تینی و ثوبو لوی و عمری و تونی
تشنیه نخکی تا بر کثرت نجیهای و دست ترمی و جز آن بنا بر شایسته صورت آنرا نکند
و سبب نیز مرض فساد و خست و غلظت و پاکه از آن حلاط صفر آید آید بالجماع و شوش
و در و لنج با سوزن نشان **فصل** در صفر و است خلد کثرت و دفع و جمع تقصیر قوت لیس و لیس
خون غلیظ علاج فصد کنند و حلاط خون گند و اگر اعلی بود بین الکرین حلاط
نمایند و طبع نرم دارند و با صلاح خون گندند و اگر خون بسیار آید قرض کنند و تقصیر کبر
ولیکن اگر خون سیاه آید و خوف ضعف قوی بسیار بخار حلس بنیاید که در خروج اوزار
امراض این سازد و اگر با سوسلی و بار در و در و خون از آن نیاید باید که بطبع خطمی
ثبت نگید کند و دروغن شفا بویا بپیکر آن شتر این غرض است که قوت بدین نمایند بعد
آب پیاز و زهره گاو و عطش با هم آمیزند و بصوف الوده حمل فرمایند و پیاز فقط اگر
کرده نیز تقصیر نماید و بسیار که نگید و بدین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید
و مرهم پیچیده تبرکین در مخصوصست و دروغن گل زبرده بضمیرغ بست و در آنجا که اسه
در و در و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند و میثاید اما قطع خانی از خطر نیست
اگر کنند بجان عد با سوسه گند و زدن با آسید با تخم بقل و مرهم خطمی و سوسه و اقلی و اقلی
با و نجبان سقط و نیست منفرد و مجامعت **فصل** در بوسه و وی آنست که در
ریغ غلیظ شود و در و در و آن ریغ گاهی با غل فرو آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

فما یفید که نفق دارد و اصبه با آنست
 که چون این صفا که هم است
 سر دست استقال تا ببرد
 با بکاست دایب غلبه بر
 در خانه از نو دارد و بوقت
 بنفشه و خدای و مانند آن
 استقال تا بماند و در می
 که در ابتدا دایب را بکشد
 فطما فماد تا بماند پس
 فطما فماد تا بماند پس

و لا تتفاح و تب گرم و عسل بول پیدا شده و علامتش فصد سلیق است و ابتدا و بعد
 روزی یک بار بول و بولین مبارک دادن با عسل شعلت را تا از هزار بار
 قوی نه می رسد و در وادعات صرف قطعا ضما و نهانید خصوص در وادعات و هرگاه مادر و
 بجمع آورد و بنفشه و انجیر و تنقیه مده وانه مال کوشند چنانچه قاعده او درم عصا یا
 است اگر بار و باز صلابت و بولین هم و دیگر آثار که مخصوص غلغ و سحر است که شود
 یا بنفشه علاج در بطن و قوی و حقه حاد و شستن را بزن محل و نوشیدن در حایج مایه
 خیار شنبه نفع دارد و در سوا و چیزهای ملین ضما و نهانید و طول سازند و آب کرباس را بخورند
 نوشانند و از تخم خیارین و پیون و انیسون و پریا و شان فوس خیار شنبه جلاب سازند
 روغن بادام آمیزند و بپزند و قطعا در او را دریا لنگه بکنند که ضرر دارد و بعد بپزند و مرغی
 در درم فصد صافن یا با سلیق نیست **فصل ۲** در قروح نشانه و نشان و خروج قروح
 است بول و متن بول و عسر حرقت آن علامش همان است که در قروح کلیه گذشت
 هرگاه وجع شدت کند نشانه این شیر زنان حکم کرده و در احلیل چکانند و آنجا که چکانند
 آید یا احلیل فقط چکانیدن تنقیه قروح را تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض نشانه
 رسانیدن و از خروج بول شریک نفع است و در مرغی بول زنان بزرگ و بزرگ
فصل ۳ در جرب نشانه و نشان و ظهور وجع و خارش رین محل حرقت متن بول
 باشد بول الم آید علاج تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل
 اسرع البر است بخلاف جرب کلیه که در تنقیه اولی تر است و لعاب بدهاند و شیر زنان
 و روغن بادام و مرغی اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقه کند نشانه را نفع
 و بهترین غذا آش جو و یا چیه و امراق چرب بکست و شیر مرغی باشد که نیز مفید

مخاطب آدمی در وقت باری
 بسبب تقصیر تا عقوبت از
 کند و الله اعلم بالصواب
 این محل که در
 در آنجا و ببالونه و تمام
 غار و مانند آن چنانچه
 فله و در ادات حایج
 شربت بوردی حاد و غیر
 آن را بول بپوشانند

باز

آید و شربت بپوشانند
 تخم خیار و صابون و شربت
 سفوف سازند و در جرب
 بخورند و قسط او بکوبند
 جلاب بنفشه با بنفشه
 بنفشه و صابون
 و جرب تعدیل
 اسفند و بدهاند و شربت
 در صنف عرب و کثیر از قروح

در صنف عرب و کثیر از قروح
 که آنست طبه الکبیر
 در صنف عرب و کثیر از قروح

در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...

اسفل تا علی بماند که بدین تدبیر العبد سبک از انجا بری آید و در جوف مثانه می افتد
 بول کشاده می گردد و چون الیه رسید فصل **در حقیقت بول سبب زرش**
 اگر جرب کرده یا مثانه یا لثه که از قرحه آنها آید باشد بد جرب و قرحه کوشند
 و اگر قرحه مجری قضیب باشد سبب قوی می آید اگر گرمی و غلبه صفرا و نوشتن حرار
 جگر و غلبه صفرا و ای و بد بکوشش تریست با چوبه در صورتی که جگر گدازد و اگر تعدیل
 کفایت نکند بسبب کثرت ماده قضیب یا که در مثانه ازین باشی غرضت حل کرده و برو
 کل یا با دم آمیخته در حایل چکانند و قضیب رسا ببول درازد و اگر خراشیده شد
 رطوبت که در مجری بول با حقیقت باشد قرحه شرب درازت رو کثرت جماع و مانند آن
 از امور محله گوی و به و عللش بعد قطع سبب سیاف ازین نیز زمان در حایل چکانند
 و دیگر العبد مغزی استعمال نمودست شرب با قطره فصل **در احتباس بول** و اگر شرب
 باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید سر آن با لثه الاغ غرضت بکوشش کرده و کرده شرب
 یا حصه آنها با جمود خون یا در مثانه یا حقیقت شده اند آمیخته اگر بماند گو
 زاید بود و مجری بول نقدان آنها را دیگر مرض گوی و در علاج در لیکن بهر نفع تا
 آفرین می کنند از طبخ مرغیات و این شود با شرب کرده و اگر شرب غای عضله بود که
 مرغی مثانه را نشان نش است که چون بر مثانه غرضت بول سانی بر آید با درار علل
 تسخین است شرب با قطره و روغن آنها که در فالج است مالدین اگر انسداد و خلط بود
 و مجری که بیان مثانه و قضیب نشان نش ثقل عامه است و مقدم تناول مغذات
 مع از آنها در اوقات علاج درازت قوی نوشته اند و در آفرین نشانند و نور ابعده خرج
 از آفرین و عن حکم عقرب و حلیل چکانند و اگر انسانی رطوبت مغزی مجری بول و

در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...

در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...

در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...
 در صورتی که در وقت خواب در وقت بیداری در وقت...

سبب انقباض است که در این سبب شوت زایل گردد و با وجود صحت اعضا
کثرت منی زیرا که اسونفسیه از سایر موثرات قوی ترست و عکاشش دفع آن خیال و در هم
پهرو چه که ممکن نشود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گره افتی و ضعیفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضو است قسم دوم و در هر خای آلت و بیش اگر ضعف بدن
یا ترک جماع زمانی طولی یا بمرور و در قسم اول گذشت و تطیل آب گرم و بعد ترش
بشیرینش و عقب آن تضدید زرق و در ترک جماعی لازمست اگر قلت تولد نفع و ریح
بود و زرقش بدن بگذرد که از برودت است یا حرارت و پیوسته حساب آن تدارک
نمایند و این قسم از قوت بدن سلاستی اعضا و متعلق از چیزهای نفع یافتن ظاهرست
و اگر وقوع جنسی از فالج بود یا عصاب یا از انصباب یا عصب یا از ملاقات آب سرد
برف نشان وی تقدم سبب در وقت منی و سهولت خروج او بی آتش و عکاشش آنچه
در فالج گذشت حقنه و حمل مسوح منجمه از درجیات تمامست و آنرا که آلت او درین
علت برسد آن آب سرد و متعلق منجمه گردد و علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که به تعظیم
قضیب مخصوص اند و اگر گرم آلت را بخورده و رشت بماند که تا نسخ نشود پس روغن
سورجه و مانند آن بماند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست
و اگر آب کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بر روغن گو سپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و در این خشک یا علق یعنی زرویی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند فصل در سرعت انزال و بیش اگر ضعف ماسکه بود و سبب
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان آثار حرارت
و عکاشش تنقیه است بسملات گرم و قوی نفع اتم دارد و همچون خبث الحامیه و

آن در صنف اینند که در خفاست
که نظام که غرض از این است
و جنس الحامیه چوک این است
که نظام که غرض از این است

سبب انقباض است که در این سبب شوت زایل گردد و با وجود صحت اعضا
کثرت منی زیرا که اسونفسیه از سایر موثرات قوی ترست و عکاشش دفع آن خیال و در هم
پهرو چه که ممکن نشود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گره افتی و ضعیفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضو است قسم دوم و در هر خای آلت و بیش اگر ضعف بدن
یا ترک جماع زمانی طولی یا بمرور و در قسم اول گذشت و تطیل آب گرم و بعد ترش
بشیرینش و عقب آن تضدید زرق و در ترک جماعی لازمست اگر قلت تولد نفع و ریح
بود و زرقش بدن بگذرد که از برودت است یا حرارت و پیوسته حساب آن تدارک
نمایند و این قسم از قوت بدن سلاستی اعضا و متعلق از چیزهای نفع یافتن ظاهرست
و اگر وقوع جنسی از فالج بود یا عصاب یا از انصباب یا عصب یا از ملاقات آب سرد
برف نشان وی تقدم سبب در وقت منی و سهولت خروج او بی آتش و عکاشش آنچه
در فالج گذشت حقنه و حمل مسوح منجمه از درجیات تمامست و آنرا که آلت او درین
علت برسد آن آب سرد و متعلق منجمه گردد و علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که به تعظیم
قضیب مخصوص اند و اگر گرم آلت را بخورده و رشت بماند که تا نسخ نشود پس روغن
سورجه و مانند آن بماند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست
و اگر آب کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بر روغن گو سپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و در این خشک یا علق یعنی زرویی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند فصل در سرعت انزال و بیش اگر ضعف ماسکه بود و سبب
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان آثار حرارت
و عکاشش تنقیه است بسملات گرم و قوی نفع اتم دارد و همچون خبث الحامیه و
آن در صنف اینند که در خفاست
که نظام که غرض از این است
و جنس الحامیه چوک این است
که نظام که غرض از این است

[illegible]

باید غلبه شربت بهشت لوق باید کرد و اگر عرض موضوعات چیزی دیگر دهند که تم پیا
فع دهد در سرفه نیز مضر نبوده بهتر باشد و درین تشاب غلبه سینه یا جو شانه آب و
کرات نوشانیدن و دواست بران نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تعلیقا مطلوب
باشد و اسفل نقطه در نصفه خون کفایت دارد و آب کو نیز نافع ترست سرفه را هم بسیار
مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب نشان صفرا و غیره در مقدمه کتاب
گذشت در اینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل گما عفن شود و تب را در میان
در میان آشتد او میگویند و این اغلب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در گما حوالی
و معده با عوارض مشت باشد و این تب آخره خوانند و اگر خارج گما عفن شود و غلبه
دائره نماند پس آنجا که ماده صفرا خالص و غلبه اخص گویند و اگر با بلغم مرکب و ترکیب
شد یا بهینا نچه امتیاز اینها نتواند و اگر غلبه غیر خالص مانند اگر ترکب شدت نبوده و شرط
خوانند با جمله خاصه الصه اثره است که بگوید و آید و یک وزنه مگر آنکه در غلبه جمع آید و حقه
غیر خالصه اثره است که یک و شصت آید و دوم روز نیز اندکی تغییر پیدا نماید اما شرط الغب که
هر دو ماده اش خارج عروق عین باشد خاصه ویست که بگوید و آثار تب بلغم پیدا یزد و روز دوم
هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی را که بلغمی هر روز نوبت کند و صفرا و دیگر در میان اگر هر دو داخل
عروق باشند آثار هر دو لازم بودند و مع ذلک بگوید و در میان تغییری زائد پیدا یزد و اگر صفرا
داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و در اینجا نیز بگوید
در میان اشتداد لازم است که لا ینتی و این هر سه نوع بشرط الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفرا
یک روز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایم

باید غلبه شربت بهشت لوق باید کرد و اگر عرض موضوعات چیزی دیگر دهند که تم پیا
فع دهد در سرفه نیز مضر نبوده بهتر باشد و درین تشاب غلبه سینه یا جو شانه آب و
کرات نوشانیدن و دواست بران نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تعلیقا مطلوب
باشد و اسفل نقطه در نصفه خون کفایت دارد و آب کو نیز نافع ترست سرفه را هم بسیار
مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب نشان صفرا و غیره در مقدمه کتاب
گذشت در اینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل گما عفن شود و تب را در میان
در میان آشتد او میگویند و این اغلب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در گما حوالی
و معده با عوارض مشت باشد و این تب آخره خوانند و اگر خارج گما عفن شود و غلبه
دائره نماند پس آنجا که ماده صفرا خالص و غلبه اخص گویند و اگر با بلغم مرکب و ترکیب
شد یا بهینا نچه امتیاز اینها نتواند و اگر غلبه غیر خالص مانند اگر ترکب شدت نبوده و شرط
خوانند با جمله خاصه الصه اثره است که بگوید و آید و یک وزنه مگر آنکه در غلبه جمع آید و حقه
غیر خالصه اثره است که یک و شصت آید و دوم روز نیز اندکی تغییر پیدا نماید اما شرط الغب که
هر دو ماده اش خارج عروق عین باشد خاصه ویست که بگوید و آثار تب بلغم پیدا یزد و روز دوم
هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی را که بلغمی هر روز نوبت کند و صفرا و دیگر در میان اگر هر دو داخل
عروق باشند آثار هر دو لازم بودند و مع ذلک بگوید و در میان تغییری زائد پیدا یزد و اگر صفرا
داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و در اینجا نیز بگوید
در میان اشتداد لازم است که لا ینتی و این هر سه نوع بشرط الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفرا
یک روز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایم

این فی بعضه این اظم
علائق صفرا این اظم
و انهم و انهم و انهم
و انهم و انهم و انهم

باید نمود و باید که غذای ایشان را به این طریق
 اسهال را در این وقت که در این زمانه
 باز دارند و در این وقت که در این زمانه
 باز دارند و در این وقت که در این زمانه

مطلب است پس جهت اینکه
 شربت آلو در این وقت که در این زمانه
 شربت آلو در این وقت که در این زمانه

عاین نوع بشر الفبا صوف است قاضی غلبه لازم زیاد از یک
 هفته و غلبه لازم از زیاد به هفت نوبت که دو هفته باشد نیمه از شربت طبعی
 نشود و علاج ظاهر است که ماده صفر محتاج تبرید و تطبیق است و تقیه اگر طبع
 باشد لیکن نباید که در اینجا ماده داخل گما بود و افراط در تبرید نشاید که و توضیح ماده شربت
 مراعات باید نمود و در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوب است تا بدین غلبه را
 محرقه که ماده در آن نسبت بحرارت غالب تر باشد که در اینجا توضیح و تقیه مقدم
 دارند مع رعایت تبرید و بعد تقیه تبرید افزایند و درین تب اگر خون نیز غالب
 بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه ماده داخل گما بود اما اجازت
 که در موی کنند فصد در اینجا توان کرد و خون باید گرفت اما کثیر پس از فصد صفرا
 و منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیر است که صفرا خالص بود و خون غالب
 نباشد و بدانند که در حیات اثر اگر ممکن شد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سیر
 و از ره تمنا کند بکنجین آب گرم باید خورد تا باشد که صفرا بقی برآید و اگر چه برآید بقوت تبرع
 تحلیل بسیار از راه سکن شش و چون تب فرو آید یا شویه فرماید و پایا بالند تا تقیه از
 در سرفه کشد و بکنجین در نیوت نیز موافق است و تقیه حسب میل ماده در نیوت باید کرد
 مثلا اگر با غشیان بوده مانمودنی فرماید و اگر با قرا اعا بود مسل منید و اگر با تقاضا بود
 بود و فراغت نیاید ممتا نوشاند و اگر با نذاوت بود و وعق خوب نیاید تقریق نماید اما
 میل ماده هیچ بنود سال و قوت و در یک گرم اولی ترست که تخمین منه بگره راه آلو یا شربت
 و تا که کار از آب فواکه کشیده و دیگر داون یا بکنجین مبارک و آنجا که صفرا خالص نمودن
 فصد مسهل منید با کله لین هم ندند مگر آنکه ماده مانج بود و هر چو نکه هم شربت منید تبرید کنند

مطلب است پس جهت اینکه
 شربت آلو در این وقت که در این زمانه
 شربت آلو در این وقت که در این زمانه

باید نمود و باید که غذای ایشان را به این طریق
 اسهال را در این وقت که در این زمانه
 باز دارند و در این وقت که در این زمانه
 باز دارند و در این وقت که در این زمانه

اصلاح نمایند که انداخته
 طب الالبسه

بازماند و لازم است که در وقت سرما در روز
 در میان دست و پا در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز

بازماند و لازم است که در وقت سرما در روز
 در میان دست و پا در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز

باشد که تپ دیگر گیر و این ترکیب را خلطه گویند دوم آنکه چون یک تپ بسیار و
 دیگر تپ سر بار و این ترکیب اسهال نامند سوم آنکه دو تپ بگیرند خواه ترک اینها
 باشد یا نه و این ترکیب اسهال که خوانند و مشاکل نمایند و علامتش تبایل نمایند تحقیق نموده
 و هر چه با باشد از آن بیشتر مرغی دارند **فصل** در جمیع قوی و هوای است که حرارت
 با بعضی اصلی خصوص آن ویز و رطوبات طبعی بدن را شروع در افکانه نماید و این تپ که
 در ابتدا بحر قوی را می خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گذارش اعضا افتد و بوی
 نامند و چون از نیم تمام بوز کند و هوای ریختن گیر و مفتت و مخفف گویند و در این وقت
 تپ که شکل است و علامت دق مفروض است که تپ هم لازم باشد و بعد خوردن غذا
 برافزود و نبض صلب و مضیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و غلبه
 و چیزی در بول پیدا آید علاج تبرکیت تبریکه شود حاجت باصلاح غذا و مایه و
 و در او شیر خرد و درین تنافست اگر آب دیگر یار نبود و طریق شربت
 و موطولات بخورند و درین عرض هم امکان تقویت اعضا نیست که شود معراج تبرکیت
 نامکن شد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه ضعف پیدا آید مایه و المکرم که
 و بدانکه مرغیت مشابه بوق که اطباء آنرا دق الشیخوئی نامند و دق المرم خوانند و
 آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود و در حرارت و
 می بیشتر پیرانرا افتد و جوانان کم و بکودکان کمتر و سبب و مرشد است از افراط
 تبرید و در جمیات یا نوشیدن آب سرد و بعد ریای یا بوجبی دیگر و علامتش تعدیل مرغیت
 باستعمال آنچه گرم تر بود و نه با افراط و گاه گاه عمل رسیدن نامست اگر مستحی شود و تعدیل
 البست اما دوست از تبرید باز دارند که بهلاک عاجز نمایند و در وقت زرد شود

بازماند و لازم است که در وقت سرما در روز
 در میان دست و پا در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز

بازماند و لازم است که در وقت سرما در روز
 در میان دست و پا در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز
 در وقت سرما در روز

قوله علان تنقید صفا
 وینست زیرا که سبب این ضر
 صفت است که قدرست غلبه
 حجت تنقید صفا و این غلبه
 زار و کل است و از آنکه در
 و از آنکه سر طلائع غلبه
 و از آنکه سر طلائع غلبه

قدارک جراحت بر هم افتد و این غلبه و سیه بود و غبار کار در میان نندست که سر
 سیه و بخش سرخ باشد و متفرق بر آید عیاش تنقید صفا و غلبه است و پوست نارنگی
 و قدری سر که طلائع درون فصد اگر حجت آید مخورست یا فارسی شیره پر آب رقیق
 شدید الحرقه و شیر حکمت که چون بر آید زو خشک نشه گرد و پیش از بروز و خطوط
 سرخ طلاء و داخل پدید آید و این اهم آتشکند و بعضی حمر و نار و علان تنقید صفا
 تنقید صفا و تضید مرزاسنگ بگلای یا باز و لبر که شاه نفاط طائور که با شاه با بلیست
 خون می افتد و در اکثر آب رقیق می آید و گاه خون قوی و گاه بخریج غلیظ می آید و در پیچ
 به نفاطات نیز و علان تنقید صفا و غلبه است بعد از آنکه نفاطه غلبه خود برسد باید که
 بسوزن زرد بکافند و مبردا طلائع غلبه شری و مبرسطه سیری نال است که بعضی از خون
 بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعه می افتد با خاشاک و اگر طوطی از جگر آید و در خون
 اکثر و مو بود و گاه بلغمی آید و سبب این است و علان تنقید صفا و غلبه است و بعضی تنقید
 و گاه بلغمی تنقید و تقلیل بلغم و شری بلغمی و بعضی نال است که بعضی از خون
 از صفر و خون پدید آید و در کوشش می نیست که روی نفاط سرخ با و در کد و صبر
 و سرگوش بینی و در حناره و جبهه نشود و علان تنقید صفا و غلبه است بعد از آن
 از نرم کردن وقت تلکین بر جلق و سینه مبردا و نفاط غلبه و از رو بسینه نریز
 و طلع فی انه عناب بچیدن آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد و طاعون و مسمیت که اکثر
 و در ایام و باید پدید می آید و وقت شدید لازم است و رنگش سرخ می آید و باید که
 سیر یا سیاه و سبب این تیریب بدست علاج و تیرید و تقویت دل و دماغ غلبه نماید
 و نواحی و مبرجها سر طلائع غلبه و نفس هم و نفس هم سر طرائع غلبه و آب بزم

قوله علان تنقید صفا
 وینست زیرا که سبب این ضر
 صفت است که قدرست غلبه
 حجت تنقید صفا و این غلبه
 زار و کل است و از آنکه در
 و از آنکه سر طلائع غلبه
 و از آنکه سر طلائع غلبه

قوله علان تنقید صفا
 وینست زیرا که سبب این ضر
 صفت است که قدرست غلبه
 حجت تنقید صفا و این غلبه
 زار و کل است و از آنکه در
 و از آنکه سر طلائع غلبه
 و از آنکه سر طلائع غلبه

قوله علان تنقید صفا
 وینست زیرا که سبب این ضر
 صفت است که قدرست غلبه
 حجت تنقید صفا و این غلبه
 زار و کل است و از آنکه در
 و از آنکه سر طلائع غلبه
 و از آنکه سر طلائع غلبه

بشوند تا خون بسیار برآید و هرگاه امثالای خون باشد فصد مجربست خاصه که اول شرط
بر دم زده باشد و اورام معاین درم غیر سیست که در بغل پس گوش یا بن رن
پیدا آید و اگر نسبت به یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه یا پدید آید
و مانند آن جد و اطرار کردن کافیت محتاج تحقیق نیست و اگر بدول آن بود از دفع
اعصاب رئیس ماده اودویه مرخصه نماید و قطعاً روادعا دیگر اورام بی سمیت که در است
استعمال روادعا در آن لازمست چون ماده رو کجج آرد و فنج و تخریر کوشند آفکله بسیار
خوره گویند و خاصه است که گوشت نواحی سیکند بهرعت مثلاً اگر کعبه در شکم پدید آید
تا شام بقدر فلوین خیار شیر و سحت میگیرد و علاج کردن آن داغ و است و موضع ملک
گل ارشی با سرکه حوالی آن طلا ختن و مقیبه بدن بمبالعه نمودن و سرکه و آب یا
شیراب جرات کشستن و اگر شوند بر نفس آفکله داغ دهند بر روغن کنجد بدین وجه که
روغن کنجد بخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر گینه درویش روغن چوشان بنمایند و
و مل و دم سر و عکاش تقیه خون گرا و ملاط و سکنجبین خوردن از است آیه در واد
نهادن در چهارم این سید که تخم شتر صنایع نماید و چون رو جمع نهد بر روغن کنجد
و بعد پاک شدن ریم با نبال کوشند اودویه منضجه انجیر و عکاک کوفته صنایع نماید و
خمیر گندم باندک نمک روغن کتان و عمل آمیزند و بر نهند اودویه منضجه خمر ترش و تخم
سنگین کبوتر و آفکله بنا رسیده بر ده تخم مرغ و عمل شتر صنایع نماید و مانند آن
باین بهتر از شفا مین برد و فائده اگر همان روز که فعل ظاهر شود آفک بر روغن کنجد
مرغ شتر طلا نمایند زیاده نشود و وسیله ووی و سیت بزرگتر از دل که در و نکند و
علم که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن باید آفکله که ماده و محتلف است و فصد

ای از صفت طایف
نست ۱۲
نست ۱۳
نست ۱۴
نست ۱۵
نست ۱۶
نست ۱۷
نست ۱۸
نست ۱۹
نست ۲۰
نست ۲۱
نست ۲۲
نست ۲۳
نست ۲۴
نست ۲۵
نست ۲۶
نست ۲۷
نست ۲۸
نست ۲۹
نست ۳۰
نست ۳۱
نست ۳۲
نست ۳۳
نست ۳۴
نست ۳۵
نست ۳۶
نست ۳۷
نست ۳۸
نست ۳۹
نست ۴۰
نست ۴۱
نست ۴۲
نست ۴۳
نست ۴۴
نست ۴۵
نست ۴۶
نست ۴۷
نست ۴۸
نست ۴۹
نست ۵۰
نست ۵۱
نست ۵۲
نست ۵۳
نست ۵۴
نست ۵۵
نست ۵۶
نست ۵۷
نست ۵۸
نست ۵۹
نست ۶۰
نست ۶۱
نست ۶۲
نست ۶۳
نست ۶۴
نست ۶۵
نست ۶۶
نست ۶۷
نست ۶۸
نست ۶۹
نست ۷۰
نست ۷۱
نست ۷۲
نست ۷۳
نست ۷۴
نست ۷۵
نست ۷۶
نست ۷۷
نست ۷۸
نست ۷۹
نست ۸۰
نست ۸۱
نست ۸۲
نست ۸۳
نست ۸۴
نست ۸۵
نست ۸۶
نست ۸۷
نست ۸۸
نست ۸۹
نست ۹۰
نست ۹۱
نست ۹۲
نست ۹۳
نست ۹۴
نست ۹۵
نست ۹۶
نست ۹۷
نست ۹۸
نست ۹۹
نست ۱۰۰

می برآید همچون گل سیاه و ریزه سفال و ریزه ناخن و مانند آن علاجش ^{علاج} تقیه
تلطیف تدبیر نرم داخل خون ضا در دست بعد بفتح شکافتن باید که ماده را انداخت
برآورد زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر عشی می آرد و بعد پاک کردن از بیم نپایه گشتن
پرسازند تا رگ را بچسبند پس با نزال جراحت کوشند و بیکه که در اعضا افتد هر یک محلش
گذشت خراج و آن نیز درم بزرگست که میل جمع کند و تدبیرش همانست که در ریه
گذشت فائده آنست ^{بعضی} تسخیر نشود و شکافند و بهترین محل شکاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شش پایین تر بود اما ماده خوب برآورد و یکبار درم نرم
سپید گشت که بی درایت بی در دست بازی درم خون مانند علاجش ^{علاج} اصل خارج و تقیه
بلغمست و نظرون با خاک گسترده خست انگور و قدر سرکه ضا در نماید و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست تقیه درم سخی اگویند و نشان و سکی است و بعد غمر همچنان بحالت خود
برآوردن بمتابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پر نیردست و شکسته باد خود
و بجای وین تمکید کردن و طلا و دوزیا بکار بستن ^{علاج} سلعه درم عظیم غم صلت که زیر پوست
از حرکت درآوردن حرکت میکند و محاش و وی اقسام است حمیه عکینه از دوا باید و سیراب و
علاجش تقیه بلغمست داخل خون اتم نهادن پس اگر تحلیل نیاید دویه تحفه گذارند تا
بپوساند یا شق نمایند پوست او سلعه ابرازند با حقیاطیکه می اندازند و و ^{علاج} حقه
صلبت که بر ظاهر بدن افتد و فوق درین سلعه است که اینها سخت شینا و کلان نشود
و اگر کثیر الماده باشد و جنب و دیگرند و پدید آید اینجا فسلعه که کلان شود و بیخ حال
از نرمی نمیداشد و علاجش داخل خون نهادن قطعه قلیل است پس فو شینا و مسکه در عضا
غذی بپدید آید و از جنب طاعون شینا علاجش همانست که در ادم مغبن گذشت خنار می چون

علاجی است که نبات اعضا را فاسد می سازد و بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاضع و بی این اداء الاشد نگر گویند و علاجش تنقیه
بفساد و سوسلهای متعده و دوام استقام و تربیت ام غذا و سوسلهای متعده و
اغذیه شیر گویند پس اگر فقط بر همان اقتضا کنند بهتر و الا بان نیز شاید خورد و هر چه
سودا افزاست ترک نمایند و از حاجت این ملول نشوند که بعد در علاج می پذیرد ^{سعه}
قر و حکیمه بشیر در سردی و پیری آید و اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سعه رطب
نماند و بشیر بخر گویند و اگر خشک شد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعه یابس
علاج در رطب فاسد نمایند و بعد بطبیخ بلبله و شانه و تنقیه فرمایند و در صلاح خون
کوشند و زردی و بویست ازار و داسنگ خا بار یک ساخته بسکر در و عن گل
طلاسازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در تربیت ^{سبع} اراج کوشند اکلا و طلاء و سوسلهای متعده
از رطب آنرا شکر ریخته گویند و نوعیست که آنرا روسا می نامند و نوعیست که آنرا
عجبر گویند و وی مشابه ببل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
یمنی نامند و نوعیست که آنرا سعه حمرا گویند و ناشائست است که چون ستر تر شوند
پوست ستر تر ^{باج} شود و بشیر همه تنقیه صلاح است جرب بیکر کرانند و وی خارش
مع البثور است پس اگر خشک شد جرب یابس گویند و اگر تر باشد زرد آب وی بر آید
جرب طبعی اندر علاج در جرب یابس تربطیب کوشند طبر و باطن و بعد حصول رطب
تنقیه نمایند بدفع و آب گرم غسل کردن و در و عن گل بسکر که نمایند مجرب و رطب
سخت فسد کنند و بعد بحسب غلبه خلط مسهل دهند و زهره ادویه حا طلاسازند
حکما خارش بشور و حلاش است که در جرب یابس گذشت و حکما که در عصا ^{مضمونه} افتد

۱۶۱
از جمله فیاضی که در این کتاب
از جمله فیاضی که در این کتاب

بما لا يصلح له ما هو عليه

من باب ابرو
بازان حبث اسما
طبعی افتمیون
مغ

و در کتب معتبره
و در کتب معتبره

فقط کند

[illegible][illegible]

طب الکبریا
الف و حاء
بقدرت کرم و کرمیند که انی خدا و الاله
ط ف و کرمیند که انی خدا و الاله
باسک موصوفه فن ثابت کنند
در توحید و در سیلان الهم است
طب الکبریا

کتابخانه در خطیب نواح کوته شده
استغفر و اطراف کماکانی
مانند خود بطریق افشون طرح
س در ذات الاصل فقه کنند
حسب الماده فقه کماکانی است
قوله عکاش بعد ترجمه

تمام دفعه و باید که اطراف
 بریان کرده بکار بند و بعد دفعه دوم را
 بشکافند با آن یا به تنه یا با شمشیر
 بجهت سرشسته و در شمشیر گزینند و از روی
 و بعد از تنقیه شود را بشکافند تا ماده
 چینه بردن آید و در هر استیصال استعمال
 نمایند و در شوالا صلیع زک میقال زنده
 و تنقیه که سر کنند و در ترس و آرد جو و
 آرد که سته و تخم و بزرگ و آب بادیان
 سرشته صاف نمایند تا که بخیل رود در سبزه
 دفعه و تین صلبت موم روغن مالیدن
 دفعه دارد و در بخور و بخور و دست
 و سه در در این روشی
 در روشی که در دست بکار بند
 در روشی که در دست بکار بند

پدید آید و حالی و بقدر در می صبح نماید و این اشک را گویند سوم آنکه شور بزرگ شبیه
 بدل خرد بود و بر بنا گوش بر آید و این اشک را اصداع گویند و از چون اشکافند
 بخون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه شور اصداع در پس سر و گردن پدید آید از
 شور لطف گویند و با وجع شدید می باشد و کثیر العود میشود و پنجم آنکه فروخت و صبح و بید
 باشد و چون بر آید زانی طویل است و پس از آنجا غاب شود و دیگر برای علاجش تقیه
 حسب الباده اضمه بکار بستن است و در شور القهار و غن نبشته شیر زنان بینی چکانند
 بر سر آبله و فرنگ عیست از شور غریبه علاجش تقیه حسب غلط حصیه
 شور صبح که بقدر اکاوس بود و آب باشد و کوشش است حد شور بزرگ است و بقدر
 عدس باشد و آب بود و این آبله لغز کان گویند و خیمه قاحات بزرگ سیدیه تفرقه
 که بی تب باشد و عقل نفس قرار بود و این اسلم است و سمی است بخارک و خشک و
 با آبله علاج تدبیر است از بحث حیات جویند و تدبیر ناپیدن آبله و خشک کردن
 خشک شده جدا کردن نشان و زایل ساختن کوشند بطریقیکه و طب لاکبست فصل
 در آنچه بلون جلد تعلق دارد و برصل حصیه سیدیه غلیظ است که جلیه طاهر شود و اگر عام بود
 بدن برصل شتر گویند و بقیه حصیه وی سیدیه فریق است که بر طاهر جلیه طاهر میشود و
 فریق منبعا است که برصل بود و هر چون دیر ماند و عرق جلد است که چنانچه اگر بعد
 وی سوزن بخالت خون بر نیاید یا مابق اکثر در شب و وقتید می آید و هر چند فرس شود و اما
 خون از سوزن خلانیدن بر آید بمقاس برصل شود و تا بیشتر نرسد گویند و هر چند پوت
 درین هر دو جدا شود لیکن پوت بقیه رقیق بود و در برصل غلیظ همچون نفوس یا علان
 در برصین تقیه لغم باید کرد و در اسودین تقیه سودا و ترتیب بوجه تقیه ترس با هم
 یعنی در برصل و در سیدیه
 یعنی در برصل و در سیدیه

دقایق و گل ارشی و فزاد و گلزاره
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است

در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است

ای طبعی چندین ساله تقیر اقطار و حمرتها یعنی ریش شسته نگاه و سرخی آن
 علامتش زایل امر و طهر حرمت و زخمت و ریش و ستن منع نمایند و او عا طایفه
 و بعد از آن هم سفید می ماند صفتان بوی بد که از بدن آید عا شس بعد تقیه در آن
 بکمال سیاه و طایفه که در دست او نشاند و مطیع است فساد و الا طراف با لبر
 سیاه و گنده شدن و ستهاد و پایا از رسیدن سر و منظر علامتش وقت نمر و کبودی
 پیش از نوم و روغن نیت مالیدن یا سر روغن گرم که موجود بود و بعد طهر و در قبل از
 سیاه شدن و طبع کلین شیت و حله کتان مانند آن اطراف که در شستن آب گرم
 تنها نیز کافیست چون اطراف از اینها برارند و روغن گل مالند و عدس هم کوفته و با
 جوشانیده بگذارند و بعد بر روی سیاهی شرط عمیق بر آن زدند و بعد در آب گرم شستن
 تا خون بر آید بنگیند تا که خواستند و بعد بر کردن از آب گل ارشی با آب و سرکه
 طلا نمایند و بعد زمانی بشرب نیگرم یا آب سرکه روزی چند بار بشویند حرق الما
 یعنی سوختن از آتش و علامتش قبل از آنکه گردانست که خرقة بر برن مکرر کند و ستر تا از
 کنند و گل ارشی با آب سرکه مالند و عدس سخته بگذارند و سیاهی و دو که صانع نفع دارد
 و سپید بیضه مستور و جنات با شیر مالیدن که لک بماند و آب بصد کنند اگر بدن تلی بود
 و مرهم سفید یا مرهم نوره حرق الما یعنی سوختن از روغن گرم و سرکه
 همانست که در حرق الما گذشت این مخصوص است سپید بیضه باندکی زیت و سفید یا مرهم
 و مالند حرق الما یعنی سوختن از روغن گرم حشاکه سحر جز و بیضه مالیدن
 الا حراق من الصوق یعنی سوختن از صفت و تیرش همانست که در حرق الما گذشت
 الا حراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب علامتش بر هم کافوری مرهم خل کنند

در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است



در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است

در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است
 در آن طایفه ۱۲ طبایع است

۱- هرگاه بر نوعیت سم اطلاع
 نمودن در این وقتیکه بود
 زمان چه که معاد دوست دارد
 غایت پس اگر از زاریات بود
 سر و دماغ هم بود و مانند آن که
 یار از عذرات باشد چنانکه
 چون اندر که فرامید و چنانکه
 آن اندر که فرامید و چنانکه
 شکر دانه که فرامید و چنانکه
 میان مخصوص باشد به تمام
 افیون بطریق شربت و عمل و شربت
 فرامید و چنانکه فرامید و چنانکه
 و عمل با شربت کهنه که در دوا و شربت
 باید و در دوا و شربت کهنه که در دوا و شربت
 دفع دارد و افیون که در دوا و شربت
 لا دوات و در افیون که در دوا و شربت
 تن فرامید و چنانکه فرامید و چنانکه

قطع از جای بر آمدن و تمامه دنی بر آمدن و از جای نشیند و تمامه دنی بر آمدن
 و عصا محیط آن کوفت لا حق شود و آنکه از جای بلند و علاج که قطع مضمون که گماند و از دوی
 بر سر که نشیند عضو و پیش دادن و بر آن شربت اما در دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 نرم کوفت نشیند و غایت و خطمی زنده و بغیر طاهر کردن و متدل بستن و شربت فصل در زیر
 مسوم هرگاه کسی هر خورده باشد غایت و نوقت تی آرد و آن آب گرم و دوی و دوی و دوی و دوی
 نوشانی که اگر غیب نیاید و در دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 با جمله هر چه بر آتی دهند کثیر و دهنه و چون فی حست عاکره شود شیر تازه خاصه که ادا و
 باشد و نشاند هر قدر که تواند خورد و اگر ازین هم تی آید بهتر و مسکه و دوی و دوی و دوی و دوی
 دار و در دفع زهر و تریاق که فی نفست قطعاً حقتن ندهند اگر طعام خواهد نمود لائق شکم
 خوراند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک می امر قوم شده خاصه
 بعمل آید و امتباه چون غشی افتد و صدقه گردد و سیاه چشم بر دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 شود و زبان بر دوی و عرق سیر و جگر شود و امید نجات نباشد و بداند که سم یا مسکه نباشد
 یا نباتی یا حیوانی یا گیاهی یعنی نیست فصل در عا که گزیدن جانوران هر دار باشد که طریقه
 و دفعش از شش و جگر و دوی و نیست آنچه حستان شد بکار بندگی آنکه خیر می منده که حرارت
 غریزی ابرافرد و در حشرات قوت دهد و در هر دفع نماید چون تریاق کبیر و لغت بر دوی و دوی
 آن دم آنکه تن ابرو و از رطوبتها پاک کنند و بی با سهال ماضیاید کرد و در عرق جوار
 یا بعضی تیا سم آنکه فادر هر آرمه و تریاقیکه با صیغه مخصوص آن هر بود و منید چون
 گوشت تلح جهت گزیدن تلح و گوشت افنی جهت گزیدن افنی چهارم آنکه دوا دهند که ضد این
 حیوان بود چون آنکه که ضد تلح که دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی

فصل
 در
 شربت

انشیتین ادرا بولی نمایند و شربت خوب
 و خوردن مسکه دفع دارد و در رسم الفار آنچه
 و اسفنج بکار آید و عمل آید و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 و ششای اعلا به داب خطی تر و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 سیوس بدینند و داب خطی تر و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 و پودانه و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 و جلاب و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 گاو و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 کنگر و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 خوانند و داب خنار و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی
 و بعد از آن شربت مسکه و دوی و دوی و دوی و دوی و دوی

و شربت با سهال
 که فی تلح آنکه

ساده فو خون هم دارد زیرا که
 گاه باشد که در کتب اختلافی است
 زهر را با اعضا ریه و کبد
 طبع کبیر

ساده فو خون هم دارد زیرا که
 گاه باشد که در کتب اختلافی است
 زهر را با اعضا ریه و کبد
 طبع کبیر

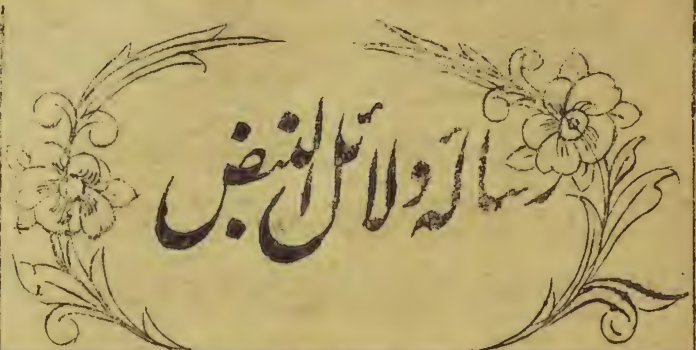
در وقت غیظ است در باطن سرد و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت

بجاست رود طبیعت هر بار بپایل معوج است افکنده و وضع نماید همچون تقریب با و میر
 یابد و این خبر آن این تدریج خون هم دارد و ششم آنکه بپیر کنند منع انتشار زهر کند و
 اینجا شاهر که بپیر و سوس عضو قطع نماید اگر ممکن بود پس داغ دهند یا با آستر محلول
 السخ عضو را سخت بندند و او دوی مخدر بران نهند تا زهر بخار و نکند و وضع محاجم بر نفس
 و وضع برین فست مکنده را با یک شکم سیر بود و درین وعین گل چربا زود تا مسرت
 مکنده دوی که داخل زهر است اغیثیر و اگر زهر این افی رفع تمام دارد و تخم ترنج و دوشمال جمع زهر
 حیوان را سیر میدهند و بار زهر است چنانکه تازه برآرد با عجیب و بطول بعد این عین پاک
 کرده و کبیر بریان شده و خشک است نفع تمام دارد و گسین زب سوخته خوردن ضار کردن اثر
 کلی دارد و پودینه کوی خوردن ضار کردن سودمند است شیر خنجه و خام ترغن گاو بر نهند سود
 و در و گسین کیت خوراندن لنگ زنجیر و مورچه غسل شود و در چون دوی با کانی در طلب
 بجای هر شود و حالیه سیر و زخم سنگ یوانه را تا چهل روز به شش نهند و اگر فاسد شود
 سازند تا خوب آید و در حال سوختن نماید زهرین ساسا غلبه کین قر از از سنگ یوانه از اسکیه سنگ
 ویرا اگر شیشه با لادم است بپار که از گردین سنگ یوانه افتاده اند عضو ضعیفی نیز یافته و از آنکه
 عضو ستر از آب زهر است از نا خوردن آب بهلاکت می افتد تدریجی شایند است
 که نیر در این بگیند و یک سر او در شرب بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه دوی آب ایند و
 اهل تجربه گویند که هانوقه که سنگ یوانه از خون آن سگ قریح گرفته و با آب پیخته آن
 کس نباشند زهر اثر نکند و گفته اند که تاش شاه مشک خوراندن هر روز یکماه و تاش
 زخم را به شش نهند و گفته اند که جگر همان سنگ بریان کرده خوراندن نفع دارد

در وقت غیظ است در باطن سرد و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت

در وقت غیظ است در باطن سرد و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت

در وقت غیظ است در باطن سرد و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت
 سرد و در وقت قاطع و در وقت



رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله السانع الحكيم العلام والصلوة على زبدة الانبياء واولاده الكرام وصلى
 العظام بعده پوشيده نباشد که این سطرى چندست از صناعت
 طب و اوله نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده
 و بدلائل النبض موسوم گشته مشتملى دارد اميد يوسفى که تمام ^{الطلب ۱۲} نبض
 گیرند ازین چه خاص و چه عام پس خلق عالم شوند ازین محفوظ و مانند
 از آفت زمان محفوظ و نبض حرکت آینه است از او عیة روح مجرب
 از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و حجاب فضلات او
 و اجناس اوله نبض یعنی چیز را یک نبض توسط آن نهاد و دالت میکند بر حال
 بدن ده است حبس اول ما خودست از مقدار انبساط و انقباض
 و قیاسش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق
 و نبض در هر یک ازینها یا زائدست یا ناقص یا معتدل و از ضرب
 در سه نه حاصل میشود و آن نه اینست طول قیصریت است

است که بدان راه رسید باید که از این سطرى چندست از صناعت
 نبض حرکت آینه است از او عیة روح مجرب از انبساط و انقباض
 جهت تعدیل روح بنسیم و حجاب فضلات او و اجناس اوله نبض
 یعنی چیز را یک نبض توسط آن نهاد و دالت میکند بر حال بدن
 ده است حبس اول ما خودست از مقدار انبساط و انقباض و قیاسش
 نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض
 در هر یک ازینها یا زائدست یا ناقص یا معتدل و از ضرب در سه نه
 حاصل میشود و آن نه اینست طول قیصریت است

این هم نبض اول را از انقباض و انقباض و قیصریت است
 منقول بقطر طند و بعد از آن که از انقباض و انقباض و قیصریت است
 منقول بقطر طند و بعد از آن که از انقباض و انقباض و قیصریت است
 منقول بقطر طند و بعد از آن که از انقباض و انقباض و قیصریت است

که در قطر طول است و ترکیب ده شود با سه قسمیکه در قطر عرض است پس حاصل شود
قسم بعد از آن ترکیب ده شود با سه قسمیکه در قطر سمت است پس حاصل شود نه قسم پس از آن
گرفته شود قسمی که در قطر عرض ده و ترکیب ده شود با سه قسمیکه در قطر سمت است پس
حاصل شود نه قسم دیگر مجموع بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	طویل	طویل	طویل
عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	طویل	طویل	طویل
مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	عریض	عریض	عریض
مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل

و ضابطه در شمالی آنست که دایره حفظ کرده شود و قسم پس اعتبار کرده شود و قسم ثالث
یکی از سه جهتی که گرفته شود طویل از قطر طویل و عریض از قطر عرض پس حاصل شود
طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض بیشتر باشد یا
منخفض یا معتدل و پس علیه البانی پس حاصل کرده شود و بیست و هفت چنانکه درین جدول گفته

طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	عریض	عریض	عریض
مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل
قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	عریض	عریض	عریض
مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل	مشرقی	منخفض	معتدل

و آن طویل و قصیر
و معتدل بیناست

و آن عریض
و معتدل نیست

درین خانه معتدل
اول از قطر طویل است

ثانی از قطر عرض

درین خانه معتدل
اول از قطر طویل است

ثانی از قطر عرض

درین خانه معتدل
اول از قطر طویل است

ثانی از قطر عرض

آنکه مساوی مقیاس علیه باشد و بیش توسط حال مینماید جنبش ششم
 مانع از دست از کیفیت جسم عرق و ششم میشود و بار و معتدل حار است
 که جسم عرق احراز باشد از مقیاس علیه و بیش کثرت حرارت بار و آنکه از بار
 مقیاس علیه و بیش قلت حرارت معتدل آنکه مساوی مقیاس علیه بود
 و بیش توسط حال مینماید جنبش ششم مانع از رطوبت مافی الارض
 و نفع میشود و تبلی و خالی و معتدل متلی است که احساس کرده شود و رطوبت
 فوق مقیاس علیه و بیش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود
 رطوبت و در دو مقیاس علیه و بیش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی
 مقیاس علیه بود و بیش توسط حال مینماید جنبش ششم مانع از تنوع اختلاف
 احوال نبض مراد با احوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت بطور و آهسته
 و تفاوت و صلابت و لیکن ست و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف
 هر احوال مذکوره یکی از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات
 یا متشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه و بعضی در متخالف و بعضی
 و دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند
 و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد و بعضی متخالف
 و بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در دو مختلف
 در چیزی که حاصل شده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزی که واقع شود
 زود و در تحت اصناف اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه
 در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

نموده از کیفیت جسم

عرق یعنی من حیث

الاجسام قطره از کیفیت

معموم در اینجا حار است

و برودت که کیفیت

فرا علیه از مقیاس و در اینجا

از رطوبت و نیست

انفعال نبضات از کیفیت

موقت است شش پان

دلیل نبض

به حالت که حال آنرا

بهر حال دیگر اماکن که

بهر حال شش پان

قیاس کنند منف

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه
 باشد در بعضی متخالف و بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه
 مختلف در چیزی که حاصل نشده سووم اجزا جزو واحد است از بنفذه احدی
 چیزی که واقع شود در تحت صبع واحد و اوسط چیزی که واقع شود در تحت صبع
 و آخر چیزی که واقع شود در تحت صبع واحد یا متشابه بود و احوال مذکوره یا متخالف
 یا متشابه در بعضی و متخالف و بعضی دیگر اگر متشابه بود و احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق
 گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف
 و بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در دو مختلف در چیزی که حاصل
 و سبب مستوی حسن حال نسبت و سبب مختلف شدت ضعف ثقل یا در جستن
 مانع دست از استقام و جهلا و عدم استقام در دو قسم میشود مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم
 مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و تغییر نکند در
 چیزی که حفظ کند و در واحد آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقدار معین باشد و
 نبضه دیگر مثل ثلث آن و استمرار یا بدو مثال چیزی که حفظ کند دو دور است
 که سرعت در نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل
 ثلث مقدار اولی و برین استمرار یا به تا بعد معین و من بعدی شود سرعت
 در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور است و نصف آن و استمرار کند برین عدد
 معین پس باز رجوع کند به اول تا اینکه تمام کند عدد معین پس باز رجوع
 کند طرف و در ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است از برای
 آنکه اگر سبب قومی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماندی

هر چند که قوت در اصل قوی باشد ولیکن بعضی از جهت لطوبت است و بعضی از جهت
بیوسهت و نازکی و بعضی دیگر در دیگر آنها بسبب ابعاد و بسوی عضو و از بعضی
چون اس معدود و غیر هم در اختلاف بعضی از جهت نقل ماده یا شدت منفعت بود و
اختلاف چون یارگر در و پیل شود نظام بعضی حسن و آن الله اعلم و چند نوع است از
مرکبات بعضی که مخصوص اند با سهار تم و ثبت میباشد بعلیه منفعه بخشی است و بعضی که
ذات لغا طریقی و فواید طریقه الواقع فی الوسط عظیم بعضی اگر گویند که اندک و بطاثر
و بیش کثرت حرارت و طوبت و مطا وعت است صغیر بعضی اگر گویند که بعضی باشد
افراطی باشد و بیش کثرت حرارت و طوبت و نقصان مطا وعت است مثلاً عی بنی ا
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف اما جز در شوق و غور و وقت متاخر و ضلالت
ولیکن بود و معنی هر یک سرعت تواتر و ضلالت است خدا ما منی متاخر و شوق
غور است که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی تنقض اختلاف تقدیم تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در ضلالت ولین آنکه بعضی از اجزای
عرق صلب و بعضی ولین گردد و بسبب اختلاف و غیرت اختلاف در صلب و در جرم عرق
از اختلاف چون م و صفر و بلغم و سواد عفونت و فحاجت و نفع چه عفونت خوب
ولیکن و کمال نبساط است عدم عفونت و بعضی از اینها و نفع نیز موجب این است
فحاجت بنوعی از اینها دوم و در بعضی عصب است که موجب صلب است بعضی اجزای عرق
و بعضی است اختلاف در ضلالت ولین موجب اختلاف در شوق و غور است اینها
و این همچنانست که صحفیات از جهت بود از برای آنکه محیط است بشر این و غشا
یکی از خارج و دیگری از داخل اغوشیه تنبیه از لایف عصبی لین رباطی پس ازین

دلائل بعض
یعنی طول و عرض
و عمق ۱۱
و دلائل سبکته
منشاری بر دم
گرم بزرگ که در
اعضای عصبانی
باشد ۱۲
مفرج القلوب ۱۳

و اما اختلاف کرده اند از این جهت بعضی
 بر آنند که دو نبضه است که بنا بر این علت قوه
 ثانیه بیک نبضه قوه را که در وقت این نبض
 است که قوه را تمام اینها است و
 چون در مجامع قوه محسوس است لازم باید که
 دو نبضه باشند زیرا که در یک نبضه دو نبضه
 نباشد و بعضی گفته اند که در یک نبضه است
 که محسوس است در تقدم و تاخر و در همین
 اختیار کرده و آنکه وی را یک نبضه میزنند
 احتیاج میکند تا یک نبضه نباشد
 باید وصول آنها بدین قدر
 و آن یک نبضه در وقت
 و آن یک نبضه در وقت
 یک نبضه محسوس است که بنا بر این علت
 و اینچنین باشد که بنا بر این علت
 باقی نبض را در وقت خواه سکون کرده بود
 اینها را کرده باشند اما سکون شود و قوه
 شروع در انقباض باشد تا سکون شود
 که محسوس است که در انقباض نبض
 بود و حرکت است پس باقی نبض متبادر
 باقی نبض محسوس است که بنا بر این علت
 و در وقت خواه سکون کرده بود
 و در وقت خواه سکون کرده بود
 و در وقت خواه سکون کرده بود

پس اگر نبضی شود محسوس که محسوس نشود حرکت او را نبض متقاضی گویند و الا نبض است
 منطقی نبض را گویند که قوه که صاحب راسع و کند اندکی بجانب مرکز قبل از وصول
 لغایت مرکز و کند پس تمام کند حرکت انبساط را شبیه کرده شد ضرب بطرفه که باز میگرد
 از ضرب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع وید ضربا بعین و سکون مرقه یا
 جالینوس گفته یافتیم در نبض منطقی عموماً مرتب است اما اختلاف کرده اند که منطقی نبض
 دست یابد و نبضه اختیار کرد شیخ اول او امام گفته که منطقی است از آنکه اگر
 شرط کنیم در نبضه انقباض و انقباض ما بین منطقی نبضه واحد با و الا این منطقی نبض
 قویه و محسوس است و الا صلب است پس طاعت میکنند و حصول کمال انبساط بلکه
 منقطع میشود قبل از حصول سکون غایت پس شدت محسوس میخورد قوت اتمام
 پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی بیش ضعف قوت میا از آنکه چون قوت عا بر باشد از
 بسط شریان عارض شود و او را توقف میان نقطه مرکزی و محیطیه ز جهت تا حرکت گاهی
 از جهت غلی که مشغول در طبیعت از کمال انبساط میماند عارض شود و فرغ منقطع
 نزدیک ال و تمام کند حرکت او و انقباض نبضی گویند که واقع شود در سکون متعاقب
 باشد حرکت چون ما بین است مثلاً یا در مرکز بعد از سکون اعلی جهت مانع از انبساطانی پس
 شود سکونی دیگر سکون آن را محیط بعد از سکون حاجی مثل و لک و بیش عیاه قوت یا
 احتیاجت ایا عارض منافع که متعاقب شود سکون او طبیعت چون غم منقطع واقع فی الوسط
 نبض را گویند که واقع شود در حرکت متعاقب شود سکون که ما بین حرکتین و فرق مساوی
 فی الوسط و منطقی نیست که قوه ثانیه در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام
 انقباض است و منطقی خربیت از انبساطی که قوه او اول است و در سبب واقع فی الوسط است

بسوی ترویج که محتاج گردانیده طبیعت آبا که حرکت کند و در وقت غیر حرکت و دلائل تنفس در عت
و بطور و قوت و منعت و تفاوت و تفاوت غیر مانند و یکست بدلائل تنفس بر جان من و الباطن
خاتم در قلم خامه دلائل تنفس نظری کن تا ملی قریب تا شود تنفس سال تا بخش تنفس که در نو و نو
۹۴۲

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از سیاس حکیم مطلق حل فکریه و پس از درود بر رسول بر حق صلی الله علیه و آله و صحابه
منحی نماید که چون ساه دلائل تنفس خفیه نام انجامیده بخاطر بعضی از مخفی و مخفی چنان سید که
اگر بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نمانده است که در دلائل تنفس بدلائل البول
موسوم و در غیر عبارت و قید کتابت آمده و لتوفیق من الملک الاحد مدانکه اول خدایا
آب بطعام و در عده آثار ترقی آن کند و کیلوس گرداند و این چاری گرد و با کیلوس
ماسا رقیانی که در جهت شمع کبد است از عرق شعریه که در محب است او پس چاری شود کشر
آن از کبد بسوی کلیتین از کلیتین بشیانه و اندکی که در جگر باقیماند جاری شود و با دم عرق
پس حبت کند و قمری بسوی شانه و از نیم تنفس شود بول که سیکه خضاب شود و کجنا
کم گرد بول که سیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول که سیکه عرق کم کند و بعد از اجماع مجموع
آب شانه منقل شود و از بسوی جلیل یا فرج و از جلیل یا فرج بسوی خارج معلوم میشود
از خیر یا یکی مذکور شد و اما اول آنکه در بول در چیریت مائیت منفصله که اکثرش
از کبد است و فصله منضم ثانیست و فصل که مصاحب است در عروق بلا اقل ما

۴
پس چاره که استلال کمال
از تنفس که در وقت تنفس
منفصله است
۵
که بول آنقدر که در طبیعت
بر آنکه احوال بدن را طبیعت
سیکند و دلیل خوانند که
بیان میکنند احوال بدن را
فکر در همه اینها و اینها را که
بول را در شیشه را اگر بپذیرد چون
بیطیب حال با با هم میکند
ساخته اند
بدانکه هرگاه غذا در دست شود
بوسه و سخیل بگرد و در آن
کشتک غلیظ بود و این بوسه است
کیلوس در زبان سر یا سینه یا غده است

برود احرار می باشد چنانکه در فحاح و سودا و غیره سبب غلبت کبد و قلت تیر است از دم لئون
 ناری از طبقه صفت اولست بر و ایت از طبقات حرمت از بر آنکه صفت از حجت
 صفت حرمت از احتلاط دوم و حرمت صفر است از حرارت مرادینا غلبت
 بر صفر از ناری و بر دم خرد و هوای و حرارت نار باشد است از حرارت احوال سوم از
 اصول لئون خضرت و شغل است بر چهار طبقه طبقه اول فستقی است که از اخضر
 مال بر رو و کلا می کند بر و مجاز از بر آنکه این لون حاصل میشود از احتلاط سودا و صفر
 و غالب است که سودا از بر و مجاز حاصل شود و قرشی و شرح کلیات آورده که لون
 نزدیک من و لالت میکند بر حراق صفر از بر آنکه سودا از بر و مجاز حاصل میشود و بالکون
 می باشد با صفت طبقه دوم و پنجمی است و اولونی است که حضرت اوفوق حضرت
 فستقی است و شباهت رنگ اینی بود که در آب حل کرده باشد و این بول نیز ولالت میکند
 بر و مجاز اما بر و درین اقلیست و پنجمی و پنجمی و صبیان و فحاح و شنج از بر
 آنکه در بینک ایشان رطوبت غالب است طبقه سوم زنجاری است طبقه چهارم کرائی
 و این هر دو لون لالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فوق مینما آنت که زنجاری است
 به بیاض از حجت حرمت در و بخلاف کرائی اصل چهارم از اصول لون سودا و
 آنرا اسباب بود و سبب لالت حراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفای حاد و
 پس حراق کند چیزی که مغلطه است بول است از احتلاط و سبب و او محرق حرمت
 آنت که چیزی که باقی ماند و رو بعد از حراق از رطوبت مانده از شست متوجه سطح ظاهر او
 شود پس نفوذ کند و در پس و را سواد عارض گردد از بر آنکه کثافت سبب و
 چنانچه در گشت محسوس و علامت شود که حاصل شود سبب حراق کی از و چیز

سبب غلبت کبد و قلت تیر است از دم لئون
 ناری از طبقه صفت اولست بر و ایت از طبقات حرمت از بر آنکه صفت از حجت
 صفت حرمت از احتلاط دوم و حرمت صفر است از حرارت مرادینا غلبت
 بر صفر از ناری و بر دم خرد و هوای و حرارت نار باشد است از حرارت احوال سوم از
 اصول لئون خضرت و شغل است بر چهار طبقه طبقه اول فستقی است که از اخضر
 مال بر رو و کلا می کند بر و مجاز از بر آنکه این لون حاصل میشود از احتلاط سودا و صفر
 و غالب است که سودا از بر و مجاز حاصل شود و قرشی و شرح کلیات آورده که لون
 نزدیک من و لالت میکند بر حراق صفر از بر آنکه سودا از بر و مجاز حاصل میشود و بالکون
 می باشد با صفت طبقه دوم و پنجمی است و اولونی است که حضرت اوفوق حضرت
 فستقی است و شباهت رنگ اینی بود که در آب حل کرده باشد و این بول نیز ولالت میکند
 بر و مجاز اما بر و درین اقلیست و پنجمی و پنجمی و صبیان و فحاح و شنج از بر
 آنکه در بینک ایشان رطوبت غالب است طبقه سوم زنجاری است طبقه چهارم کرائی
 و این هر دو لون لالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فوق مینما آنت که زنجاری است
 به بیاض از حجت حرمت در و بخلاف کرائی اصل چهارم از اصول لون سودا و
 آنرا اسباب بود و سبب لالت حراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفای حاد و
 پس حراق کند چیزی که مغلطه است بول است از احتلاط و سبب و او محرق حرمت
 آنت که چیزی که باقی ماند و رو بعد از حراق از رطوبت مانده از شست متوجه سطح ظاهر او
 شود پس نفوذ کند و در پس و را سواد عارض گردد از بر آنکه کثافت سبب و
 چنانچه در گشت محسوس و علامت شود که حاصل شود سبب حراق کی از و چیز

سودا و قرشی است
 که در شش و کبد
 و سبب و سبب
 و تمام بدن باشد

باید این بول را بسوزاند و دلاله

مستحقه از صفرا

قوله و مقدم

باشد در اعلام

دلاله میکند یعنی

ماده چون نور و سوب

اسوداده قاروره زرد

اصول بحران قتل نفع و

ضد مایه بول

اول آنست که با صفتی باشد که بر عفرانی زرد دوم آنکه متقدم باشد و بول قوی آن
یا هر سبب و جمیع سبب باین نوع که یافته شود در بدن ماده با زرد که تخمید کند خیر
مخالط مایه بول است اما مخالط و جمیع سود از بولی آنکه آنچه متقدم شود در سبب
پس تکلیف کند جسم این رخ شود اسوداد از بخت حادث گردد و اسوداد ثمره را
که در اسوداد است که حاصل شود بسبب جمعی که از اسوداد است امر اول آنست که
با کمبود باشد امر دوم آنکه متقدم باشد و بول خضر عظیم الرطبه یا ذوالرطبه که دلاله
بر برد چون خصوص سبب جسم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت را
سبب میل تنقیه و بحران اخرج کند از طریق بول همچنانکه در حیا سوداویه و عاقل آنست
روز بحران باشد و از عقبش خفت حاصل شود و مقدم باشد و اعلاما که دلاله کنه
ماده سبب چهارم تناول شی صانع است چون شراب سودا که طبیعت تصرف نکند در
بهر آن آید بحالت غم و مع بول عدم تصرف طبیعت در یا از جهت سقوط قوت که بدست این
دعائت و است یا از جهت بودن او زائد بر قدر کفایت درین خطری نیست این سخن از
اصول این امیض است منقسم شود بدو قسم قلم اول گویند که متفرق بصورت چون لون
لین غیر شفت است نفوذ نمیکند در و بصیرت باز میدارد و او را خود از البصار و یا نمیشود
در بول مگر با غلط و اخلاق بیاض بر حقیقت است دلاله میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر
زوبان شحم عضامی اصلیه علامت بان شحم آنست که بول بیاض می باشد و بیش حرارت
قوی است که ذراته و سوبان کند و این ذراته منجم میشود و قاروره و علامت
زوبان عضامی اصلیه چون عصب عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این
در اخروج میاید و علامت بول و صغیر قویست قسم دوم لونی است که شفت است

افترانی است
درین خطری نیست از
باله آنکه دلاله میکند
بفوسه بودن طبیعت
مغنی آن از افترانی
قوله یا بر غلبه بلغم
دوره بلغم غامض غلیظ
محافظ شود بول را

افاده سید

اینها چون از بول شفت جدا
نمیشود ازین بول جدا
قوله بول شدید البیاض
بوزن که در اجزاء اصلیه
غیر غلام و عصب شدید البیاض
از افترانی است
گفته که بیاض است باین بول
صفت شدید البیاض
از طر حرارت است

عبارتست از اخلاص
سبب غلبه خالص
نقصان از غلبه
از زیادت و زوکی
و بول شفت عبارتست از
بسیار از غلبه

دوام این را نمی باشد
بشدت پس چون
مشتق یکدیگرند
نمی بایند
خط از اخلاط
اختلاط است
نور و نور

که منشأ به الاثر باشد و بعضی از اجزاء او منع بصر کند از نور و صفای از غلظت و نفیج و سبک
مواد است که درت از امادات عدم نفیج و ثوران اخلاط و کدراندگی از جهت سقوط
قوت از جهت دم بطن شیب و غلیظت مفارقت که درت با ستوار قوام جسمی هر چه
بول است بول حسب آنکه منتن است یا عذیم الرأحه یا معتدل المنتن لالت کننده
بر یکی از دو امر اول اخلاط غفونت اخلاط امرودم قروح یا حریب آلات بول این اکثر
در شانه باشد از برای آنکه احتیاس بول بیشتر در بود پس تا قروح شانه در شانه
اکثر باشد و فرق میان امین مذکورین بوجود اول آنکه کائن از قروح آلات بول میا
یا وجع عضو متفرج بکائن از غفونت اخلاط و دم آنکه کائن از قروح یا قمع و قشر می باشد
سجاف کائن از غفونت بحسب قوت مرض ضعیف و بیش کم می شود و غلاف کائن از
قروح و اما عذیم الرأحه لالت کننده است بر جمود اخلاط و فحاجت و از جهت سقوط
قوت می باشد و این قوتیست که عاجز شود قوت طبعیت از دفع غلظت نفیج بول پس اگر
باشد این عقیب بول شدید منتن لالت کند بر اعراض طبعیت از مقاومت مرض پس یا چار باشد
از استقامت اما معتدل لالت کند بر نفیج ماده جنبین میجم زبد بولست و در زرد بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که محاط است بوجع خارج مع بول و شوار است بر دانسته
خرق کنند آن رطوبات او بیرون آید پس متعلی شود و بول از بدو عیب است از رطوبات
لزجه حول ریح غلیظ است هر چند این طوبات لزجه و فوریاح مدهوده او را اکثر باشد
بول زرد بیشتر بود که در کثرت بدو که در بطان فقر و زوال است که در کثرت ماده غلیظ لزجه
و غلبه ریح جنبین ششم رسوب است و رسوب غلظت است بر اجزاء غلیظه در اصل
میسر است در اصل المیا هر چه ریح غلظت از آن و متمیز باشد از آن و برابر بود این که از

دوام این را نمی باشد
بشدت پس چون
مشتق یکدیگرند
نمی بایند
خط از اخلاط
اختلاط است
نور و نور

دوام این را نمی باشد
بشدت پس چون
مشتق یکدیگرند
نمی بایند
خط از اخلاط
اختلاط است
نور و نور

دوام این را نمی باشد
بشدت پس چون
مشتق یکدیگرند
نمی بایند
خط از اخلاط
اختلاط است
نور و نور

افضل باشد یا در اوسط یا در فوق اول ارسوب است گویند دوم متعلق سوم
غمام اطلاق میکنند سوب را غمام متعلق از برای آنکه جبر کما از شان اوست سوب متعلق
میشود و در وسط میباشد و قیاس منع کند مانعی از سوب پس نسبت آنکه این صفت که گفته
در سوب گفته میشود و ارسوب یا دال است بر نفع ماده و از ارسوب محمود خوانند
یا غیر دال بر و از ارسوب می خوانند و سوب محمود اوصاف است اول یا غلبه از برای
آنکه نفع به ارضه است فعل یا ضمه تشبیه عناصر است اعضا بر این شباهت لکن تابع باشد
نفع را و فضلا هم کیدی امر بود لکن مشابه و غیر آن از مجازی تغییر میدهد حرمت این
نمیشود در سوب است از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب دال بر
نفع است و سوب است که مشابه الا جز باشد یعنی بعضی اعطاف نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از
برای آنکه تشبیه آنها از برای آنکه از اتصال بعضی بعضی شده و مخالفت ریاح ببول از جهت
بود و در سوب محمود است افضل در ارسوب است پس متعلق این غمام بود و در اول آنکه غلبه
بر عناصر از اجزای ارضیه است تا صلب قوی بود و فضول منفع بول و قیاس نفع بود تشبیه با بعضی
و غالب باشد و ارضیت پس نشان آن بود که تسفل بود و چیرگی از و تسفل شود و نزدیک بود
بنفع وجه دوم آنکه اکثر سبب ریاح بود و هر چند که ریاح بیشتر باشد و کمتر است
دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و در سوب دوم است که یافته نشود در اوصاف
مذکور و آن نیز قسم است فضل و غمام متعلق پس را این قیاس که طغیان حرمت
حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده است ملطف نیز است اما
و قیاس طغیان از مخالفت ریاح قاهره اجزای ارضیه که از شان است تسفل شد از جهت
ریح بکوفت پس را افضل از متعلق متعلق فضل از غمام بود از برای آنکه

از برای آنکه لکن جبر کما از شان اوست سوب متعلق میشود و در وسط میباشد و قیاس منع کند مانعی از سوب پس نسبت آنکه این صفت که گفته در سوب گفته میشود و ارسوب یا دال است بر نفع ماده و از ارسوب محمود خوانند یا غیر دال بر و از ارسوب می خوانند و سوب محمود اوصاف است اول یا غلبه از برای آنکه نفع به ارضه است فعل یا ضمه تشبیه عناصر است اعضا بر این شباهت لکن تابع باشد نفع را و فضلا هم کیدی امر بود لکن مشابه و غیر آن از مجازی تغییر میدهد حرمت این نمیشود در سوب است از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب دال بر نفع است و سوب است که مشابه الا جز باشد یعنی بعضی اعطاف نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشبیه آنها از برای آنکه از اتصال بعضی بعضی شده و مخالفت ریاح ببول از جهت بود و در سوب محمود است افضل در ارسوب است پس متعلق این غمام بود و در اول آنکه غلبه بر عناصر از اجزای ارضیه است تا صلب قوی بود و فضول منفع بول و قیاس نفع بود تشبیه با بعضی و غالب باشد و ارضیت پس نشان آن بود که تسفل بود و چیرگی از و تسفل شود و نزدیک بود بنفع وجه دوم آنکه اکثر سبب ریاح بود و هر چند که ریاح بیشتر باشد و کمتر است دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و در سوب دوم است که یافته نشود در اوصاف مذکور و آن نیز قسم است فضل و غمام متعلق پس را این قیاس که طغیان حرمت حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده است ملطف نیز است اما و قیاس طغیان از مخالفت ریاح قاهره اجزای ارضیه که از شان است تسفل شد از جهت ریح بکوفت پس را افضل از متعلق متعلق فضل از غمام بود از برای آنکه

از برای آنکه لکن جبر کما از شان اوست سوب متعلق میشود و در وسط میباشد و قیاس منع کند مانعی از سوب پس نسبت آنکه این صفت که گفته در سوب گفته میشود و ارسوب یا دال است بر نفع ماده و از ارسوب محمود خوانند یا غیر دال بر و از ارسوب می خوانند و سوب محمود اوصاف است اول یا غلبه از برای آنکه نفع به ارضه است فعل یا ضمه تشبیه عناصر است اعضا بر این شباهت لکن تابع باشد نفع را و فضلا هم کیدی امر بود لکن مشابه و غیر آن از مجازی تغییر میدهد حرمت این نمیشود در سوب است از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب دال بر نفع است و سوب است که مشابه الا جز باشد یعنی بعضی اعطاف نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشبیه آنها از برای آنکه از اتصال بعضی بعضی شده و مخالفت ریاح ببول از جهت بود و در سوب محمود است افضل در ارسوب است پس متعلق این غمام بود و در اول آنکه غلبه بر عناصر از اجزای ارضیه است تا صلب قوی بود و فضول منفع بول و قیاس نفع بود تشبیه با بعضی و غالب باشد و ارضیت پس نشان آن بود که تسفل بود و چیرگی از و تسفل شود و نزدیک بود بنفع وجه دوم آنکه اکثر سبب ریاح بود و هر چند که ریاح بیشتر باشد و کمتر است دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و در سوب دوم است که یافته نشود در اوصاف مذکور و آن نیز قسم است فضل و غمام متعلق پس را این قیاس که طغیان حرمت حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده است ملطف نیز است اما و قیاس طغیان از مخالفت ریاح قاهره اجزای ارضیه که از شان است تسفل شد از جهت ریح بکوفت پس را افضل از متعلق متعلق فضل از غمام بود از برای آنکه

نصف بخت
روزانه بخت
نصف بخت

بسیار آن راحت
بسیار بخت
در سال فوت
زیاده بخت

هست بسیار خوردن آب تنها یا مزوج بشرب حکم خوردن مزوج بشرب
 دارد خوردن میوه های تر و از آن جمله است ذوبان اعضا و مزوج ذوبان
 بول چنانکه در حمیات محرقه و از آن جمله است استفراغ ماده متخضه در بدن چنانکه
 در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی
 بقوت بود و از عقب آن جهت یا بدخالات ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرار
 قویه بود و بول اگر آنکه حاده باشد و در روز بحران نباشد و اسلم بول روی چو
 اسود و غلیظ چیزی بود که اغزش باشد یعنی استفراغ کرده شود دفعه کثیر الا منقطعاً
 قلیلاً از برا آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و
 اسباب قلت بول نیز بسیار است و از آن جمله است فطر تحمیل رطوبات از جهت
 شدت تخمیل بدن و اتساع مسام او و حرکت مفرط و از آن جمله است قنای طوبات
 بدن از جهت فطر حرارت و این سبب غیر سبب اولیست از برای
 آنکه اول زوال سلوبت است بعد از وجود او و ثانی انتقای اوست از بدن
 و از آن جمله است سده که در مجاری بول متخضه بسوی مثانه است پس بیرون
 نیاید مگر قیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از آن جمله است اسهال چه اسهال
 موجب الضرر و ماییت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا
 تخل مفرط است یا قعود لائل باز در صفت سواد و بیاض غیر از دو کیفیت بول

انجام
اصدیه
قول اول یعنی آن
بول که استفراغ
کرده شود دفعه متقطعا
قلیلاً و قول ثانی
یعنی ضد اول
قول دوم که

میلت را پس لا محاله
بول قلیل غلیظ است
از فقر است
قول مفرط است
زیاده که دلالت میکند
بافتراق افعال در
جای بول پس فطر
است و ماییت را در
اسهال و ماییت را در
دسته را دفعه یا دلالت
کند بر ضعف او که

خاتمه

حکام بول را چو زده فکر یوسف	بهر توجیع که در جمیع برادران
ایست سال تا که شود و شفت بیا	قاروره گیر چار صد و سی هزاران

از دفعه ثانی پس
از دفعه ثانی پس
از دفعه ثانی پس
از دفعه ثانی پس
از دفعه ثانی پس

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله الحكيم الوهاب وفضل على رسوله محمد صاحب الحكمة فصل الخطاب
على آله الاطياب الاحباب اما بعد فيكون يدبر مسكين محمد بدر الدين بن
خواجہ جمال الدين غفر الله له ووالديه حسن اليها واليه که این فوائده چند است
مختصر البيان في ضروریات البحران **مقطع** از رساله تنقیه عن الاوصاف
نظر اهل انصاف جامع رفوز این فن حاو فوائده و کس جان حکمت یونان نمی بیند
فی تعلیق بالبحران تصنیف طیب حافق حکمت ناطق سرمد طبیب جهان محسود مال
و اقران یکسانی مانه بوعلی روزگار گمانه عصر جالبینوس قاصد حضرت شادومی حکیم علی
عم فیضه فی تحاقق الملکون که دست شفایست بهر عجز است تدبیر صفتش امراض
لا دوا را خانه بر اندازد از روح علی عباسی محضی اخذ آتش ایمان کل درخت سیمیا و دوا
بی سبیل مسیحی ماطل حسب اصرار و تنبها و مردم دیده آدمیت نقش نگین مروت جمیع فضائل
کوفین حاجی بن شریف حاجی محمد حسین غزه الله تعالی الدارین بهمال استعجال شاه
خیمه کیهون سائل مطبوعه عجباه سرز قالب طبع بر آورده نبوده در تقاطع ریخته شده و توفیق
الابا الله التماس مت اصدقا اینکه اگر چه معلوم شود باصلاح آن کوشند بذیل غفوی
بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت و نورست و فصل خطاب

له جنت پنجه
شیخ الرایش قانون
بدان تقریر فرموده
مسند است
چنانچه علی بن عیسی
المجوس صاحب کامل
العصاف بدان اشاره
کرده است
مسند است
در بحران
عبره و صحاح
اللفظ من مسند
مضاف
بیان شیخ کتاب
رایج از کتب
مسند

این کتاب در بیان بیماری های
 در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت

این کتاب در بیان بیماری های
 در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت

فائده بسیار باشد که امراض و دوائیه علامت بحران میماند پس درین سه روز
 در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم الحرجان باید شمرد
 خصوصاً که یوم الانذار نیز بر آن گواهی داده باشد و آن روز را بحران هم بوفائده
 اینمه که گفته شده است و ایام باجوری و امراض حاده واقع میشود و اما امراض
 مزمنه عده ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع و دو
 و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غلبه باشد باجمعه بعد صد و بیست روز بحران یسب
 هفت سال یا پس از چارده سال یسب است و یک سال بقراط بعد از چهل روز بخیر
 روز ششم و هشتم و صد و بیست روزهای بحران شمرده و بداند که در غلبه یوم اللزوم
 روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه بطریق خطا دارند و خطا
 کنند که در وقت پیری شکم واقع نشود فائده معمول اکثر الباست که اگر حدوث من
 قبل از انتصاب نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد از
 نصف النهار باشد ترک میکنند تا سحر باشد اینست که یوم بلذیه نهار ایشان نصف
 تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران
 و دستا و اخت و ترک روز حد و مرض مع اختلاف طرق غایه البیان تعلیق بحران
 مذکور است اینقدر بر تعلیم متدیان خطا اطفال متوجه شود و الله اعلم و الله اعلم

این کتاب در بیان بیماری های
 در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت

تمام الطبع نخبه قلم رقم رشک قدسی سلیم منشوی محمد نور حسین
 بعد حمد حکیم خالق ارواح و جسام و وقت نبی برگزیده کافه انام و نقبت آل شمع
 شبستان کرامت و اکرام و محبت اصحاب زین سوده غرت و احترام

این کتاب در بیان بیماری های
 در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت
 و در وقت زمان و در وقت

نیز لایا۔ رسالہ حاجات امراض طبعیہ و
 ظہوریہ تصنیف حکیم ہادی حسن مراد آبادی۔
 بیچ اخذ اوقت تصنیف حکیم قدرت احمد۔
 رسالہ حبیب الوافیہ السہام الامراض الوافیہ
 خاص امراض ربانی کا علاج اور اسکے اسباب
 و علامات کا بیان تصنیف حکیم سید
 افضل علی الخاٹب اشفا والدولہ۔
 رموز حکمت حنفیہ مولوی سید علی دراصل قاری
 علاج الامراض۔ مولفہ حکیم محمد شرفی خان
 مع رسائل ستہ ضروریہ وغیرہ مستحق
 رسالہ ارادۃ سواد الطرب الی الیابح ایضاً
 تحقیق حکیم کاظم مساندہ اثری انبانی لکھا
 رسالہ واقع انبیہ و نافع الیہ فی احکام التذیہ
 لاصحاب الخیرۃ الیہ شتیات محمد بدیع
 مبینہ کا بیان ہے اور اسکا علاج ہے

کتب لغات مفردات طب

مخزن الادویہ مع تحفہ المومنین کتبیں
 ہر دو کی بابت طبیعت مفردات مصلحت
 بدل قدر ثمرت افعال و خواص مشر
 لکھے ہیں اور اسکے ساتھ تحفہ المومنین
 حاشیہ پر بالاستیعاب تمام و کمال عنوان
 پسندیدہ ہے تصنیف حکیم محمد حسین علوی
 ناصر العاجین۔ یہ شخص ہے مخزن الادویہ کا
 جداول میں نام دوا کا اردو فارسی عربی
 شرح بابت طبیعت و افعال و خواص
 ایسا سکاڑا و اختصار کے ساتھ لکھے ہیں کہ
 اطباء و ایسی کتاب سہ و ضرر نہ ساتھ کثرت
 کے لیے لائق و مولفہ حکیم ناصر علی غیاثی
 مفردات نامہ می اصفیٰ بالادویہ

یہ ہے کہ اس میں ایک نمبر چھاپا ہے مصنفہ انبیا
 اختیارات بدیع مفردات طبیہ اور مرآت
 میں بڑی مختصر کتاب ہے۔

۱۔ مقالہ۔ میں مفردات ادویہ کا بیان مع
 اسکی بابت طبیعت افعال خواص اور اسکی طبیعت
 ۲۔ مقالہ۔ میں مرکبات طبیہ کے مجربات نسخہ
 حکیم علی بن محمد الانصاری۔

معدن کشف سکنہ رشایہ مقابلہ ربانی
 و سید ہر دو مفرد کی بابت طبیعت مفرد
 مصلح و بدل مقدار ثمرت افعال و خواص
 بہ طبیب سید لکھے ہیں جن دواؤں کا نام عربی
 فارسی میں نہ تھا وہ خاص ہندی زبان میں لکھا
 ہے یہ کتاب حکم سکنہ شاہ حکیم بیوہ خان مالوی
 میزان الادویہ۔ و الفاظ الادویہ و فرسٹک
 و مخزن الادویہ از تصنیفات حکیم نور الدین
 محمد عبد اللہ شیرازی و کتب تابعہ وغیرہ۔

کتب طب مختصر علاج انسان و

تشریح الاسباب معروف بہ منظر العلوم مع
 نقشہ بروج طالع مصنف حکیم قاضی الہی شیر۔
 رسالہ زبدۃ المفردات و نظم باریق مولفہ
 حکیم سید علی حسین مختصر بیچ۔

زبدۃ حکمت فصول اربع میں روزمرہ چیزوں کا
 استعمال کا بیان ہے مولفہ سید حکیم علی بن محمد
 مفید الاجسام۔ مع نوادۃ عجیبہ ہر قسم امراض
 کے نسخہ مولفہ سید افضل علی بن محمد
 علاج الغریب۔ اسکی کو بیون کی دوا پیشی نام
 کرتے ہیں ترجمہ حکیم نایم امام۔

قانون غرت نمونہ ہر قسم کالاج و خصوصاً
 تپ دق و تپ فرمن کا مصنفہ حکیم غرت حسین

ترجمہ طب الکبریٰ ترجمہ تمام خوبی سے مولانا ابوالکلام
 دہلوی نے تصانیف کو صاف و سادہ زبان اردو میں لکھا ہے
 یاری کی اسکا مظاہرہ علاج ترجمہ حکیم محمد حسین
 صاحب الاطباء اسم بانی ہے مولانا حکیم سید
 مشتاق حسین خیر آبادی۔
 قر آبادی میں شفا فی حق اردو ترجمہ حکیم
 محمد ہادی حسین خان مراد آبادی۔
 قر آبادی میں ذکا کی کتاب سی صفحہ حکیم ذکا الدین
 اردو ترجمہ حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی۔
 انیس الاطباء تالیف حکیم مولوی محمد صادق
 محجرات الہی ساروہ ہر مرض کے لئے
 آزمودہ ترجمہ حکیم واحد علی موبائی۔
 طب نبوی جس کا ہر شہر میں بیویوں کے لیے
 اکسیر ہے انتخاب حدیث نبوی سے مولفہ
 حافظہ الزام الدین۔
 رموز الحکمت اور علامتوں کا بیان جس
 ابتدائے مرض سے مال نیک یا رومی معلوم
 ہوتا ہے اور اس کے دفع کی تدبیر مولانا حکیم
 سعادت احسانی سے لائے تشریف لائے
 اور اسکا علاج مولانا حکیم خان علی۔
 علاج الامراض اردو طب کی مستند
 کتاب ترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔
 رسالہ فارورہ رشتہ رشتہ رنگ و مقام
 وراثت بول میں عمدہ رسالہ مولانا حکیم غلام علی
 محجرات احسانی بطور قر آبادی ہر مرض
 کی تحفیہ تہ تیغ و دفع تہی اچھا احسان علی
 اکسیر القلوب ترجمہ اردو و فارسی القلوب جو
 تصنیف حکیم محمد اکبر ترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
 عجائب الہی معالجات امراض و بانی و سواہ مہتمی
 مولانا حکیم سید محمد ولی۔
 کیمیائے عناصری ترجمہ قر آبادی فارسی

ترجمہ حکیم نور کریم۔
 تشریح الاجسام علاج اقسام سید محمد
 مؤلفہ فیاض علی ڈاکٹر۔
 مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹر
 میں ہفتا لکھی ہے اس عنوان کی کتاب اب تک
 تالیف نہیں ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان
 رئیس جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورت تھلہ
 یادگار بنائی۔
 ترجمہ ذخیرہ خوارزم شامی کلیات و
 معالجات طب کیں علی درجہ کی کتاب زبان
 فارسی میں تصنیف حکیم اسماعیل بن الحسن
 محمد احمد انجمن جرجانی تھی اور اسکا ترجمہ اردو میں
 جناب صاحب تعلیم ہادی حسین خان مراد آبادی
 نے بہت سلیس اردو مقام نم میں فرمایا تین جلدیں
 ۱۔ حصہ اول دوم و سوم و چہارم۔ کیمائی
 ۲۔ جلد پنجم و ششم و ہفتم۔ کیمائی
 ۳۔ جلد ہفتم و ہشتم و نهم اور دهم۔ کیمائی
 تریاق مسطور نسخہ ممتحن اقسام سپہنوں کے
 علاج میں منع اولیٰ کلیں اور تصاویر اور مقام
 اونکے پیدا ہونے کے مولانا حکیم محمد حبیب الدین
 ترجمہ اردو و فارسی شیخ الہیکل بن علی سیبا
 کے جلد اول کلیات طب میں ترجمہ مولانا
 شفاء الامراض مخصوص ہر ہر عضو کے امراض
 کا علاج مولانا حکیم محمد نور کریم۔
 ترجمہ اردو امراض سائر تباہی کے میں انتخاب
 کتاب ہے جس شخص نے اس کے جس نسخہ کو
 آزمایا تجربہ پایا ترجمہ نیرت بیار بیلی ملازم طب
 علاج الموائشی عمدہ معالجات مہتمم و بطور کے
 رسالہ ڈاکٹر محمد علی بی بی ملین صاحب کا ترجمہ
 ترجمہ مولوی ابوالحسن۔

